

ازهر دری سخنی صفحه ۱۶	ضرورت و چرایی عروج امواج رهائی در جنوب و نقش فوروم های جهانی صفحه ۲۰	درجه بندی جهانی کمونستی صفحه ۲۰	مأمورین سابق سازمان جاسوسی: دیگران در افشاگریها توسط ویکیلیکس جنبه های مثبتی را مشاهده می کنند صفحه ۲۰
-----------------------------	---	---------------------------------------	---

جنبش کمونیستی ایران بر سر دوراهی!

جنبش کارگری و توده ای در سه دهه ای اخیر در میان انبوهی از مبارزات حماسه ای و دادن قربانیان فراوان لحظه ای از حرکت برای کسب حقوق پای مال شده اش بازمانده است. این مبارزات علاوه بر دست آوردهای فراوان و از جمله کشیده شدن هرچه بیشتر کارگران و زحمت کشان، زنان و جوانان، دانش جویان و معلمان و استادان دانش گاه، روزنامه نگاران و هنرمندان، ملیتهای تحت ستم ایران و اقلیتهای مذهبی به مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی و باوجود شرکت میلیونها نفر در اعتراضات یک سال و نیم پیش علیه ابرتقلب انتخاباتی ریاست جمهوری، دردایره ای منحوس تکرار پیش رفته و به نتیجه ای ملموسی در درم شکستن بقیه در صفحه چهارم

منجلابی به نام جمهوری اسلامی (به مناسبت سال گرد انقلاب بهمین ۱۳۵۷)

جان فشانیهای طبقه ی کارگر و توده های مردم در امر ایجادتغییرات اجتماعی به سود خود، توسط بورژوازی ارتجاعی به رهبری آخوندها به غارت برده شد. تحمیل نظام بورژوائی با دخالت تمام و کمال دین در امور دولت، بدون بسط و توسعه ی خرافات دینی، بدون تلاش برای منزوی ساختن زنان به مثابه نیمی از ساکنان جامعه، بدون دست اندازی زالوهای جدید سرمایه دار تحت عنوان آقاها و آقا زاده ها به مالکیت عمومی، بدون کنترل تمامی ارکان جامعه توسط روحانیت، بدون سرکوب قرون وسطائی مبارزات به حق کارگران و زحمت کشان، زنان و جوانان، دانش جویان و معلمان و ملیتها و اقلیتهای مذهبی، ممکن بقیه در صفحه دوم

به زودی ۳۲ مین سال گرد انقلاب ۲۲ بهمین ۱۳۵۷ فرامی رسد. انقلابی که با خواست "استقلال، آزادی، عدالت اجتماعی" میلیونها کارگر و زحمت کش ایران بنای پوسیده ی نظام پادشاهی را درهم کوبید ولی در شرایط فقدان رهبری انقلابی و پیشرو و وجود توهمات مذهبی که حتا رژیم سلطنتی نیز به سود خود به آن دامن زده بود، بخش قابل ملاحظه ای از مردم به دنبال آخوندها که نماینده گان اصلی مذهب بودند، افتادند. نهایتا با تبانی بورژوازی داخلی و جهانی، نظام ولایت فقیه تحت نام بی مسمای «جمهوری اسلامی»، تداوم انقلاب دموکراتیک را سد کرده و کوشید تا در نطفه خفه نماید. برای بار دوم و همانند انقلاب مشروطیت، انقلاب ناتمام باقی ماند و ثمرات

نگاهی به وضعیت نظام گندیده سرمایه داری در آمریکا (تلخیص شده از سایت گلوبال ریسرچ)

نوسان در وضعیت بیکاری در امپراتوری در حال سقوط - دکتر پال کرایگ روبرتس
روز جمعه ۷ ژانویه ۲۰۱۱ اداره آمار آمریکا اعلان کرد که اقتصاد ما تعداد ۱۰۳۰۰۰ کارتازه در دسامبر گذشته به نیروی کار اضافه کرد که البته نسبت به رشد جمعیت کافی نیست ولی نسبت بیکاری را از ۹.۸٪ به ۹.۴٪ کاهش داد. اگر این گزارش شما را مغشوش کرد شما تنها نخواهید بود. در واقع این امار حقیقی نیست چرا که فقط افرادی را که فعالانه در جستجوی کار هستند، به حساب می آورد و آنهایی که از جست و جوی کار مایوس و ناامید شده اند را بقیه در صفحه هفتم

جهان در سالی که گذشت

سال ۲۰۱۰ شاهد بحرانهای وخیم مالی و اقتصادی عصر حاضر به ویژه در غرب بود. هانس تیمر اقتصاددان بانک جهانی می گوید: هنوز هم اقتصاد جهانی شکننده و بازسازی آن نابرابر و عمدتا در کشورهای در حال رشد بوده است. وی بزرگ ترین شگفتی سال ۲۰۱۰ را رشد فزاینده ی اقتصادهای نوظهور شرق مانند هند، چین و برزیل در آمریکای جنوبی می داند که منجر به عدم توازن و نابرابری اقتصادی در جهان شده است (صدای آمریکا - ۲۸، ۱۲، ۲۰۱۰)
در سال ۲۰۱۰ بیش از ۱۵۷ بانک در آمریکا اعلام ورشکستگی کردند که در ۱۸ ماه گذشته بی سابقه بوده است. تیموتی گاتینر وزیر امور خزانه بقیه در صفحه دوم

در سالی که گذشت مبارزات طبقاتی و اجتماعی در جوامع جهان نکات مثبت و منفی زیادی را در عرصه های مختلف به جا گذاشتند. گرایش عمده در این درگیریها تضعیف نظام سرمایه داری حاکم بر جهان و رشد مبارزات طبقه ی کارگر و توده های ستم دیده علیه این نظام بود. بحران اقتصادی جهان سرمایه داری ادامه یافت و علاوه بر تبلیغات رسانه های امپریالیستی دایر بر درآمدن اقتصاد از رکود و بحران، بحران ادامه می یابد. گزارش اقتصادی سالانه جهان در سال ۲۰۱۰ در آستانه ی سال نو مسیحی نشان می دهد که «در سال ۲۰۱۰، غرب همواره تداوم نرخ بالای بیکاری، بدیهیهای نجومی، و بازسازی نابرابر و یک جانبه اقتصاد جهان را تحمل کرده است. در یک نگاه



منجلاب... بقیه از صفحه اول

نبود. بخش بزرگی از بودجه کشور صرف مسجدها و رونق یابی حوزه های دینی و تبلیغات مذهبی گردید و آوندها در قوه های مقننه، قضائیه و مجریه دست بالا یافتند.

دامن زدن به سیاست ارتجاعی «صدور انقلاب اسلامی»، ادامه دادن به جنگ ضدانقلابی عراق - ایران، شکنجه و اعدام دهها هزار نفر از کمونیستها و نیروهای مخالف رژیم در ۷ سال اول استقرار رژیم ولایت فقیه، اعدام بیش از ۳۰۰۰ هزار زندانی سیاسی در تابستان ۶۷، پذیرش سیاست امپریالیستی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول در مورد خصوصی سازی اموال عمومی در دست دولت، تداوم سرکوب روشن فکران از طریق قتلهای زنجیره ای، قتلهای عنکبوتی، سرکوب پیوسته ی دانش جویان و در دهه ی ۸۰ سرکوب افسارگسیخته ی حرکتهای اعتراضی کارگران و زحمت کشان و بالاخره سرکوب جنبش توده ای در سال ۸۸، همه و همه نشان دادند که نظام ولایت فقیه خون خوارترین نظامی است که دست کمی از نظام فاشیستی نداشته و به مثابه غده ای سرطانی است که باید هرچه زودتر جراحی شده و جامعه ی ایران تحت هدایت رژیم که نماینده ی اکثریت محروم جامعه باشد، بتواند زخمهای عمیقی را که نظام ولایت فقیه بر بدن آن باقی گذاشته است، مداوا نماید.

اکنون که ماهیت رژیم جمهوری اسلامی ایران به تمامی عیان شده است، سردمداران رژیم به عبث بیش از پیش خود را به ریسمان پوسیده و ایده آلیستی مذهب آویزان کرده اند تا بتوانند حیات نظام را تداوم بخشند.

خامنه ای ناشیانه تبلیغ می کند که هروقت با مشکلی روبه روشود به جمکران می رود و از ولی عصر تقاضای کمک می کند و تقاضایش برآورده می شود!

احمدی نژاد به مثابه نماینده ی مافیای مالی - نظامی نیز، که در پیاده کردن طرح قلبی «هدمندکردن یارانه ها» حتا قادر به متحذکردن «اصول گرایان» نشده و با آزادسازی قیمت برخی از اقلام مصرفی مورد نیاز مردم، تورم به صورتی عمودی افزایش یافته، ماوراءالطبیعه را به کار گرفته و در ۱۵ دیماه مدعی شد که: «من یقین دارم حضرت ولی عصر(عج) اجرای موفق این طرح را مدیریت کرده و هدایت می کند. عدالت صاحب دارد و صاحب طرح هدمندشدن یارانه ها که مبنای عدالت است حضرت مهدی (عج) است. من پیش از

اجرای طرح هدمندشدن یارانه ها خدمت مقام معظم رهبری رسیدم و ایشان فرمودند «پول یارانه ها پول امام زمان است و برکت دارد».

بدین ترتیب، طرح ۲۰ سال پیش بانک جهانی و صندوق بین المللی پول در مورد خصوصی سازی و نیز آزادسازی لیبرالیستی قیمتها، از زبان حاکمان جمهوری اسلامی طرح «امام زمان» معرفی می شود تا بتوانند مردم را با توسل به تریاک مذهب قانع کنند و طرح پیاده شود!! نقش ارتجاعی مذهب در این مورد کاملاً هویداست!

باتوجه به این شعبده بازی لفظی است که پیاده کردن کامل نظام ولایت فقیه در جریان است. تلاشی از جانب احمدی نژاد صورت می گیرد تا قانون اساسی را از طریق ولایت فقیهی کردن به سود خود درآورد، دست مجلس و شورای مصلحت نظام را از دخالت در امور کشور کوتاه کند و قوه ی قضائیه هرچه بیشتر به زانده ای از نیروهای امنیتی و اطلاعاتی تبدیل شود. در همین ارتباط بنا به گزارش خبرگزاری جرس، احمدی نژاد از فرمولی مشابه گفته ی بوش پسر - رئیس جمهور سابق آمریکا - «هرکه با ما نیست محکوم به سقوط و اضمحلال است - همگان باید قدرت ولایت را لمس کنند» استفاده می کند. این درجه ی گستاخی نماینده ی مافیای مالی - نظامی را نشان می دهد!! همه ی این بامبول بازیها برای تضمین حاکمیت گردن کلفتی سرمایه دار مافیایی است که زالوصفتانه مشغول مکیدن ثمره ی دست رنج توده های کارگر و زحمت کش و غارت منابع ملی کشور می باشند.

به طور خلاصه، در پشت این مهدی مهدی کردنها منافع مافیای مالی - نظامی خورابیده است که امروز محبور شده است بگشود، بی قانونی بکند، زندانها را پُراز کارگران معترض و دانش جویان مبارز بنماید، ۱۴ - ۱۵ مشاور رئیس جمهور را بی مقدمه آورده و یا کنار بگذارد، وزیر امور خارجه اش را در افتضاحی کامل برکنار بکند، مجلس را وادار به تغییر رای منفی اش به مثبت در مورد دخالت ریاست جمهوری در هیئت رئیسه ی بانک مرکزی بنماید و غیره.

این منجلابی است که جمهوری اسلامی بنابر ماهیتش باید در آن بیش از پیش فرو رفته و نهایتاً با آخرین پُتک گران و فشار میلیونها کارگر و زحمت کش کاملاً به عمق منجلاب رفته، محو شده و نمونه ای منفی برای بشریت مترقی در قرن ۲۱ باقی گذارد. نتیجه ی نظام سرمایه داری و به ویژه نظام سرمایه داری منکی بر حاکمیت دین بر دولت

جزاین نمی تواند باشد. گرچه در تاریخ ملل جهان قساوتها و جنایات دولتهای دینی بارها به اثبات رسیده و نتیجه اش پذیرش شعار «جدائی دین از دولت و امور آموزشی» توسط نیروهای پیشرو جوامع و حتا برخی از دولتهای سرمایه داری بوده است؛ اما در ایران، مردم دارای چنان تشکل آگاه، مبارز و نیرومندی نبودند که با قرار گرفتن در راس مبارزات مردم، جلو تکرار تاریخ را بگیرد و مانع از آن شود که با ریخته شدن خون صدها هزار جوان و چشیدن صدمات استبداد نظام ولایت فقیه این تجربه مستقیماً کسب شود.

به امید آن که کارگرن و زحمت کشان ایران و نیروهای سیاسی آگاه باریکتر اجازه ندهند تا دیکتاتوری طبقه سرمایه دار در لباس دیگری در آینده تکرار شود. جمهوری اسلامی قادر به رهائی از این منجلاب نیست. برای تحقق انقلاب رهائی بخش سوسیالیستی بکوشیم.

ک. ابراهیم - ۱۷ دی ۱۳۸۹



جهان در سالی که ... بقیه از صفحه اول

داری آمریکا گفت که بدهی دولت آمریکا از مرز ۱۴ هزار میلیارد دلار گذشت (صدای آمریکا - ۲۰۱۱/۱/۱۶).

در اروپا از ۲۷ کشور عضو اتحادیه ی اروپا، ۱۶ کشور حوزه یورو با وخیم ترین بحرانهای مالی روبه رو بوده اند. (صدای آمریکا - ۳۱،۱۲،۲۰۱۰)

در ژاپن قرضه های دولت از تولید ناخالص ملی آن بیشتر شده و به وضعیت مشابه وضع آمریکا از این نظر رسیده است.

تصمیم گروه ۲۰ کشور سرمایه داری که بیش از ۸۰٪ تولید جهانی را در اختیار خود دارند در مورد مدیریت بحران جهانی راه به جایی نبرده است. در سالهای ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹ بیش از ۲۷ هزار میلیارد دلار از سرمایه های عمومی به بانکها جهت جلوگیری از ورشکسته گی آنها ریخته شد. در اروپا برای جلوگیری از ورشکسته شدن کشورهای نظیر یونان و ایرلند و ایسلند و هم چنین جلوگیری از ورشکسته گی بانکها هزاران میلیارد دلار مصرف شد، بدون این که این تزریق پولها بتواند این کشورها را از بحران نجات بدهد. در

رژیم بحران زده آتش افروزی می کند!



▶ اروپا با توجه به کسری بودجه ۴٪ درحوزه ی یورو، آشفته گی سراسری است و کشورهای نظیر پرتغال، اسپانیا، ایتالیا، بلژیک و کشورهای اروپای شرقی عضو اتحادیه با مشکلات عظیمی روبه روشده و قادر به پرداخت قرضه های شان به بانکها نیستند.

امپریالیستها تمامی کوشش خود را به کار برده اند تا از طریق انداختن باربحران بر روی دوش مردم جهان و به ویژه کارگران و زحمت کشان دامن خود را از گیرکردن دربحران رها سازند. این سیاست ضد انقلابی از طریق آن چه که «ریاضت کشی اقتصادی» نامیده می شود، حمله را روی کم کردن مزدها، افزایش مالیاتها، بالابردن بیمه ها، کم کردن بودجه های خدماتی، بالابردن بهای اجناس مورد نیاز مردم، بالابردن بلیطهای رفت و آمد و دریک کلام محکوم نمودن مردم به فقیرترشدن بیشتر، جلو برده شده است. به طور مثال درایتالیا از مخارج آموزش و پرورش ۲۰٪ کم کردند. دردیگر کشورهای اروپائی نیز کسرکردن مزدها و ایجاد محدودیت در بخش عمومی ۱۵ تا ۲۰٪ می باشد.

درعرصه های سیاسی، نظامی و اجتماعی نیز امپریالیستها با مشکلات عدیده ای روبه روشدند. بی اعتبارشدن دولتها درنزد ملل جهان و ملت خودی به علت دزدی و فساد مالی، عدم توانائی دربه دست آوردن پیروزی در جنگهای تجاوزکارانه، روی گردانی فزاینده ی مردم از نظام پارلمنتاریستی، بروز اعتصابات و اعتراضات وسیع کارگران و زحمت کشان درمقیاس میلیونی، خطوط عمده ی جدائی ملتها از دولتها و گرایش روزافزون دولتهای سرمایه داری به بال و بردن به احزاب راست افراطی و از جمله به فاشیستها و حتا شرکت برخی از این احزاب در دولت (در هلند، دانمارک و اروپای شرقی)، گرایش به فاشیستی کردن دستگاه دولتی که برای نمونه درتصمیم دولت سرکوزی درفرانسه برای گسیل نیرو به پالایشگاههای نفت و بنزین در جنوب فرانسه و تهدید به اخراج کارگران اعتصابی، و یا برقرار نمودن کنترل نظامی درفروندگانهای اسپانیا پس از اعتصاب کارکنان فرودگاهها و سرکوب خشونت آمیز آن اعتصاب، از آن جمله اند. قیام مردم تونس علیه زین العابدین بن علی رئیس جمهور این کشور و دولت وی که طی ۲۳ سال حاکمیتش دیکتاتوری خونینی را بر مردم حاکم گردانده و با تصمیم به گران کردن موادغذائی آتش خشم مردم گرسنه

را "برافروخته بودند"، پس از یک هفته تظاهرات خونین که به کشته و مجروح شدن تعداد زیادی از تظاهرکننده گان انجامید و نهایتا با فرار بن علی به عربستان حاکمان توانستند موقتا هم که شده آرامش به وجود آورند، نمونه ی دیگری از تنفر و انزجار مردم از حاکمان را نشان داد. این گونه اعتراضات به دیگر کشورهای عربی نظیر الجزیره و اردن نیز گسترش یافته است.

ناهنجاریهای اقتصادی و اجتماعی و افتادن بار آن بردوش خانواده ها به خصوص بی کاری درازمدت و پایدار باعث شده است که خانواده بورژوائی همراه با بحران اقتصادی جهانی، دچار بحران شود.

از آن جا که ناشی از بروز بحران و وارد آوردن فشار آن بر دوش توده های کارگر و زحمت کش، جنبشهای اعتراضی وسعت بیشتری یافته اند، تمایل استثمارشونده گان و ستم دیده گان به سوی نیروهای چپ افزایش یافته و نیروهای بیشتری از کمونیستها نیز به ضرورت و فوریت وحدت و کنار گذاشتن سکتاریسم پی برده اند. تشکیل «همانگی بین المللی احزاب و سازمانهای انقلابی» - ICOR - با شرکت بیش از ۴۰ حزب و سازمان کمونیست و انقلابی، تشکیل دهمین کنفرانس بیش از ۲۰ حزب و سازمان کمونیستی نشان دهنده ی آن است که بعد از بیش از ربع قرن مبارزه علیه انواع رویزیونیسیم راست (مدرن، سه جهانی و پست مدرن) و انواع رویزیونیسیم چپ (تروتسکیسم، شبه تروتسکیسم) و آنارشیسیم، جنبش کمونیستی وارد مرحله ی جدیدی از رشد خود شده است.

در ایران همین تضادهای موجود درعرصه ی جهانی درسطحی کشوری ولی با حدت بیشتری در جریان است. بحران اقتصادی که با تحریمهای سازمان ملل شدت یافته به بی کاری صدها هزار نیروی (یدی و فکری) انجامیده و بسیاری از کارخانه ها و کارگاهها یا تعطیل شده اند و یا در حد کمتر از ۳۰٪ بازدهی قرار دارند (نظیر کارخانه موتورسیکلت سازی در استان کهگیلویه و بویر احمد، کارخانه ذوب فلزات و چینی نور در خرم دره و شرکت ایران مایه در شهریار، شماری از کارگاههای قالی بافی زنجان و غیره). مافیای مالی - تجاری با وارد کردن دهها میلیارد دلار کالا از خارج که بعضا در داخل نیز تولید می شوند، نابه سامانی و تعطیلی کارخانه های نساجی، تولید شکر و قند، چای، برنج، کفش و غیره را باعث شده است. رشد بی

کاری، تورم، بها و اجاره ی مسکن، بلیط ایاب و ذهاب، درمان و مایحتاج روزانه ی مردم؛ عدم پرداخت مزد ناچیز کارگران و زحمت کشان طی ماهها، چنان نارضائی را در سراسر ایران باعث شده که وضعیت اجتماعی آن را به حالتی شبیه آتشفشان قبل از فعال شدن در آورده است.

درسال گذشته اعتصابات و اعتراضات کارگران پیوسته جریان یافت. دانش گاه نیز به مثابه سنگری پیشرفته در مبارزه علیه رژیم به مقاومت ادامه داد. بسیاری از کارگران، دانش جویان، معلمان، استادان دانش گاه، وکیل مدافعان زندانیان سیاسی، زنان مبارز و افرادی از ملل و اقلیتهای مذهبی توسط قداره بندان رژیم دستگیر و زندانی و شکنجه و برخی اعدام شدند. مقاومت حماسه ای زندانیان سیاسی ایران درسالی که گذشت ادامه یافت و عاملی شد تا صدای حق طلبانه ی مردم ایران به گوش جهانیان برسد. رشد مبارزات مردم به تشدید تضاد در درون هیئت حاکمه دامن زده و اکنون چنان عدم ثباتی در سطح حاکمان پدید آمده است که آینده ای تیره و تار در برابر آنان قرار گرفته است. به همین علت چماق تهدید و ارعاب و سرکوب را هرچه بیشتر بلند کرده اند و دستگاه قضائی پوشالی رژیم روزی نیست که عده ای از مردم عادی را به جرم های ناچیزی، از حق داشتن دست و پا محروم نسازد و یا درملاء عام جوانان را به دار نیاویزد. بازار قصاص عهد بربریت گرم شده و روزی نبوده است که چهارپایه ی زیر دارها از زیر پای محکومان بی گناه کشیده نشوند.

تظاهرات مستمر یک هفته ای مردم به پا خاسته ی تونس، به فرار دیکتاتور حاکم بر آن کشور انجامید که قبل از فرار ادعا کرد که صدای اعتراضات مردم را شنیده است، اما مستبدین حاکم بر ایران طی ۸ ماه اعتراضات فاصله دار صدا مردم را نه تنها نشنیدند بلکه بیشتر مصمم شدند که سرکوب را شدیدتر نمایند. امری که نشان داد برای به زیر کشیدن نظام فاشیستی مذهبی نیرو و عزم بیشتری لازم است.

اما علارغم این ترفندهای فاشیستی، رژیم قادر به سرکوب و ایجاد سکوت گورستانی در ایران نشده و فریادهای اعتراضی از سراسر ایران شنیده می شود و در این فریادها، صدای رسای کارگران برجسته بوده و بیش از همیشه بلند است.

سپردن اداره ی امور اقتصادی کشور به دست مافیای مالی - نظامی و کنترل کماکان بیش از ۸۰٪ سرمایه های

مرگ بر جمهوری اسلامی، زنده باد آزادی و سوسیالیسم



موجود توسط دستگاه بوروکراتیک نظامی دولت، عرصه را بیش از پیش به سرمایه های خصوصی تنگ تر کرده و بورژوازی لیبرال در قالب انواع نیروهای اپوزیسیون بورژوائی صدای اعتراض خود را علیه وضعیت موجود بلند نموده و برخی از آنان نظیر مجاهدین خلق بدون هیچ گونه شرمی از مرتجع ترین نئوکانهای آمریکا و نیروهای دست راستی فرانسه و غیره، در مخالفتشان با رژیم یاری طلبیده و از این طریق به تخطئه ی مبارزات ضد امپریالیستی مردم ایران طی ۱۵۰ سال اخیر پرداخته اند.

بدین ترتیب تنها آلترناتیوی که می تواند دهها میلیون انسانهای کارگر و زحمت کش را از جهنم سرمایه داری حاکم بر ایران نجات دهد، خیزش طبقه ی کارگر تحت رهبری کمونیستی است. متأسفانه در سال گذشته در این زمینه موفقیت های چشم گیری نصیب کمونیست های راستین نشد. جنبش کمونیستی ایران شدیداً از درد فرقه گرائی خرده بورژوائی رنج می برد و این تفرقه زمینه را برای رشد رفرمیست ها مساعد می سازد.

اوضاع جهان و ایران برای پیشروی نیروهای انقلابی مساعد شده است، اما اوضاع ذهنی کمونیست ها هنوز در حد جواب گفتن به این اوضاع عینی مساعد نیست. باشد که در سال جدید میلادی کمونیست ها در وحدت اصولی دادن به صفوف پراکنده ی خود گامی جدی به پیش بردارند.

حزب رنجبران ایران - بهمن ماه ۱۳۸۹



جنبش کمونیستی ... بقیه از صفحه اول

کاخ ظلم حاکمان، جز بی حیثیتی روز افزون این رژیم منفور و منفرد شدن باز هم بیشتر آن و نهایتاً متزلزل شدن پایه های بنای پوشالی رژیم، نرسیده است.

در بررسی علل این ناکامی باید به سراغ زمینه های مادی و ذهنی طبقات و اقسام مختلف در اپوزیسیون رژیم رفت:

۱- زمینه های مادی:

مبارزات سه دهه ی اخیر اساساً در پراکنده گی نسبتاً کاملی پیش برده شده اند. در جنبش

کارگری اعتصابات و راه پیمائیه ها و راه بندانه ها و حتا اشغال کارخانه ها و غیره در یک رشته مشخص کارگری هم به طور متحد و سراسری صورت نگرفته و دستگاه سرکوب رژیم فرصت یافته است تا به سرکوب این مبارزات در اکثر موارد بپردازد.

در چنین شرایط و در حالی که کلیه ی کارگران از نظر اقتصادی و تامین های اجتماعی و حقوق مدنی به شدت در معرض فشار روز افزونی قرار گرفته اند، هنوز نتوانسته اند خود را متشکل ساخته و متحداً به مبارزه برخیزند. صرف نظر از عامل سرکوب بی رحمانه که نقش مهمی را در این عدم تشکل یابی کارگران دارد، از آن جا که نیروهای مختلف اجتماعی - اعم از نیروهای وابسته به جناح های از رژیم نظیر اصلاح طلبان، بورژوازی در اپوزیسیون (نظیر ملی - مذهبی ها و جبهه ملی)، خرده بورژوازی رفرمیست (بخش های از حزب توده و فدائیان اکثریت)، و بالاخره بخش بزرگی از نیروهای چپ (در قالب انقلابی گری کاذب رفرمیستی و آنارشیستی) در حدی که در دون طبقه کارگر نفوذ داشته اند، در متفرق نگه داشتن آن نقش منفی بازی کرده و جنبش کارگری هنوز در تفرقه پیش می رود. علاوه بر این، امپریالیست ها و مشخصاً امپریالیسم آمریکا نیز با تلاش برای کشاندن حداقل تشکلهای کارگری موجود به زیر نفوذ خود از طریق سولیداریتی سنتر و در رویای استفاده از این تشکلهای به گونه ای که توسط «جنبش هم بسته گی» در لهستان به رهبری خود فرخته ای به نام لخ و السا صورت گرفت که بعداً به ریاست جمهوری لهستان نیز انتخاب شد، در ایجاد تفرقه در صفوف جنبش کارگری متحد و مستقل و سراسری در ایران اخلاص به وجود می آورند.

کارگران باید متشکل شوند. این تشکل با توجه به امکانات و شرایط موجود باید در شکل های مختلف و سطوح مختلف صورت گیرد: علنی و مخفی و تلفیقی از این دو، در شکل توده ای و سازمانی، در ایجاد صندوق های کمک رسانی و هم یاری، در انجمن های ورزشی، در سندیکاها و شوراهای، در جمع های تاکتیکی و دراز مدت و در یک کلام: انواع متنوع سازمان یابی طبقه کارگر. اما باتوجه به اوضاع مشخص در هر برهه ای از مبارزه ی طبقاتی و درجه ی توازن قوا بین طبقه ی حاکم و طبقه ی کارگر، برخی از این تشکلهای می توانند نقش مهم تری داشته باشند. چنین است آموزش کمونیسم علمی در برخورد به مبارزات طبقه ی کارگر. بدون چنین درکی آنها قادر به تحمیل خواست های خود به حاکمان

و نهایتاً به زیر کشیدن آنان خواهند شد و تا ابد برده گان کار مزدوری باقی خواهند ماند. اما جنبش کارگری ایران از فقدان تشکل مستقل خویش به شدت رنج می برد. فراموش نکنیم که کارگران و زحمت کشان اکثریت عظیم جامعه را تشکیل می دهند و در صورت تشکل یابی می توانند نقش درجه ی اولی را در تغییرات انقلابی اجتماعی بازی کنند.

در جنبش زنان نیز ما با تشکل مستقل و سراسری زنان روبه رو نیستیم. اما با پدیده ی اخلاص فرقه گرائیه فراوانی مواجهیم. فمینیست های اسلامی، دست اندر دست رفرمیست های توده ای و اکثریتی، فمینیست های سکولار بورژوائی و غیره، تمامی کوشش خود را به کار می برند تا از رادیکال شدن جنبش زنان جلوگیری کنند و مانع از پیوند آن با جنبش کارگری گردند. در جنبش زنان نیز دو خط رفرمیستی و انقلابی گری در مقابل هم قرار گرفته اند. فقدان تشکلهای علنی و مخفی در مبارزات زنان نیز باعث شده است تا سه دهه مبارزات پیگیر زنان علیه رژیم نیز به نتیجه ی ملموسی در باز ستاندن حقوق پایمال شده شان نرسند.

در جنبش دانش جوئی هم وجود گروه های بسیج دانش جوئی وابسته به رژیم، تشکل تحکیم وحدت وابسته به اصلاح طلبان، گروه های وابسته به احزاب شبه تروتسکیست که علنی گری را در مبارزات دانشجویی در سال های گذشته پیشه کرده و صدمات فراوانی به جنبش دانش جوئی وارد ساخته اند، باعث شده است تا این جنبش نیز در جذب تعداد بیشتری از دانش جویان به صفوف اش، موفق نشود. در این جنبش نیز رفرم طلبان و آنارشیست ها در مقابل نیروهای انقلابی قرار گرفته و مانع از آن شده اند تا در حد ممکن جنبش دانش جوئی به صورتی توده ای و یک پارچه در مقابل رژیم قد علم کند. جنبش دموکراتیک ملیت های تحت ستم ایران نیز ناشی از تخریب شوونیست های هرملیت و وابسته شدن آنها به نیروهای مرتجع امپریالیستی و در منطقه، این مبارزه دموکراتیک و به حق ملی به صورتی اصولی پیش نرفته و آب به آسیاب نیروهای مذهبی حاکم انداخته اند تا تحت عنوان وابسته بودن این جنبشها به نیروهای بی گانه در سرکوب آنها با قساوت بیشتری اقدام نمایند.

این تفرقه را حتا در جنبش عمومی بعد از انتخابات ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ شاهد بودیم. جنبش سبزه رهبری اصلاح طلبان خنجر به پشت جنبش توده ای مردم جان به لب رسیده از دست



حاکمان زده و مانع از تداوم آن شد. در ادامه ی بررسی علل این تفرقه به نکته دوم می رسیم :

۲- زمینه های ذهنی:

واقعیت‌های عینی موجود در جهان و ایران نشان می دهند که در هیچ جایی از این جهان، تحت هدایت ۲۰۰ تا ۳۰۰ ساله ی مناسبات و سیاست‌های حاکم بورژوازی، مردم به آزادی و عدالت اجتماعی نرسیده اند. برعکس هرچه نظام سرمایه داری فرتوت تر می گردد، برای حفظ خود وحشیانه تر عمل می نماید. لازم نیست جای دوری برویم. در بحران عظیم مالی و اقتصادی که هم اکنون بیش از ۲ سال است که تمامی کشورهای جهان را درنور دیده است، نظام‌های سرمایه داری با سبوعیت بی نظیری آخرین رمق توده های کارگر و زحمت کش را می خواهند بگیرند تا نظام را از بحران خودآفریده موقتاً هم که شده نجات دهند..

در ایران رژیم اسلامی حاکم نشان داده است که تنها راه حفظ قدرت را پیوسته در سرکوب مردم جست و جو کرده و حتا حاضر نیست تن به کوچک ترین رفرم‌های اقتصادی و اجتماعی بدهد. بورژوازی در اپوزیسیون نیز تافته ی جدابافته ای نیست. اگر امروز این بورژوازی قول دادن دموکراسی و انجام رفرم‌هایی را می دهد، اما به محض قرار گرفتن در راس قدرت شمشیرهای سرکوب را از غلاف درمی آورد. همان طور که ملایان حاکم در راس بورژوازی در اپوزیسیون رژیم سلطنتی، پس از کسب قدرت نظام ولایت فقیه را به مردم تحمیل کردند و چوبه های دار را در خیابانهای شهرها مستقر ساختند و انسانها را دار زدند تا مردم عبرت گرفته و مخالفتی را علیه نظام پیش نبرند. هیچ گاه در طی بیش از صدسال اخیر، حاکمان تابه این اندازه قساوت و بی رحمی و تجاوز به حقوق ابتدائی مردم را از خود نشان نداده بودند. آزادی با روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی در ابعادی باز هم بیشتر در خون تبید.

بنابراین، نیروهای بورژوازی سکولار و خرده بورژوازی به ظاهر چپی که امروز می خواهند طبقه ی کارگر و زحمت کشان را با نیروهای بورژوازی آشتی داده و در ایران دموکراسی و رفرم به وجود آورند، باتوجه به وضعیت جهان کنونی و خیز امپریالیستها در ایجاد امپراتوری جهانی سرمایه، به فریب کارگران و زحمت کشان می پردازند تا به کمک آنان بر مسند قدرت بنشینند. در این میان چپ‌های سکولار و جمهوری خواه آگاهانه و یا ناآگاهانه به منافع طبقه ی کارگر و توده

های زحمت کش پشت کرده و در خدمت بورژوازی در اپوزیسیون قرار می گیرند که خواب رسیدن به قدرت را می بیند. نمونه ی دفاع رهبری حزب توده و فدائیان اکثریت از رژیم خون خوار خمینی در برابرما قرار دارد.

اینان فراموش می کنند که به میدان آمدن هر طبقه یا قشری در صحنه ی مبارزات اجتماعی برای تامین منافع آن طبقه و یا قشر اجتماعی می باشد و چون در میدان عمل توازن قوا نقش اساسی بازی می کند، در شرایطی که نماینده گان طبقه یا قشر اجتماعی از نیروی کافی برخوردار نباشند، عملاً به دنباله روان آن طبقات یا اقشار اجتماعی «متحد» خود تبدیل می شوند که ظاهراً با آنها در یک جبهه می جنگند. نمونه عراق در برابرما است که دولت پوشالی ای توسط امپریالیستها به مردم عراق تحمیل شد. حزب شیوعی عراق که قبل از سرنگونی صدام حسین در جبهه متلفه ی نیروهای سیاسی اپوزیسیون عراق که با کمک امپریالیستها جنب و جوش یافته بود، شرکت نمود و پس از اشغال عراق توسط ارتش‌های اشغال گر، در قدرت دولتی هیچ نقشی ندارد و به مصداق معروف «چوب دوسر... ای» شده است.

پس شناخت عمیق از توان و درجه ی نفوذ اجتماعی خود برای هر نیروی در مقایسه با توان دشمن و حتا دوستان احتمالی و موقتی امری اجتناب ناپذیر است.

بدین ترتیب می رسیم به نیروهائی که خود را مدافع کارگران و زحمت کشان می دانند. در این جا چند اصل زیر را باید از ابتدای کار برای تشخیص دوستان واقعی جنبش کارگری در نظر گرفت :

از نظر موضع طبقاتی اینان دفاع از مبارزات کارگری را از وظایف اساسی خود بشمارند؛ از نظر عملی باید در مبارزات کارگری حضور یافته و به دفاع از حقوق کارگران در میدان عمل بپردازند؛

از نظر سبک کاری در صورت نادرست بودن یک حرکت کارگری باید ضمن شرکت در آن، به نقد رفیقانه ی آن حرکت اقدام کنند؛

از نظر استراتژیک باید کارگران را برای کسب قدرت حاکمه بسیج کنند و کارگران را صرفاً در مبارزات روزمره و رفرمیستی گرفتار نماند؛

و بالاخره هشیار باشند که تازمانی که مسئله بر سر اتخاذ سیاست مشخص کارگری است، فرصت بحث و تبادل نظر و رسیدن به دقیق ترین سیاست، ضروری است. اما به هنگام عمل یک پارچه گی و قاطعیت در پیاده کردن

سیاستی اولویت را تشکیل می دهد در جنگ طبقاتی همانند جنگ مسلحانه ی دو نیروی متخاصم نمی توان در وسط جنگ در میدان نبرد ابراز مخالفت با این یا آن سیاست نمود. این کار شکست سختی را به هم راه خواهد آورد.

بدین ترتیب می توان به آسانی دریافت که در مبارزه ی طبقاتی ضرورت وجود رهبری واحد آگاه، با درایت و مبارزی که قادر باشد جنگ طبقاتی را به درستی و با دقت هدایت کند، یک اصل بلا تردید است. پس وجود دو یا چند حزب یا گروه رهبری کننده در مبارزات طبقه ی کارگر به معنای دامن زدن به اختلافات، تاکتیکها و شیوه های متفاوت، و مانع شدن از این است که انگشتان دست نه به مثابه مشت محکم بلکه به مانند واحدهای ضعیف عمل کنند که چیزی جز شکست معنا ندارد. ممکن است ادعا شود که می توان دست به اتحاد عمل در هر مبارزه ی مشخص زد. اما این اتحاد عملها هیچ گاه نمی توانند پیوسته صورت گیرند و به فرض محال که این امر اتفاق بیافتد، آن گاه این سوال پیش می آید که چه دردی جز درد سکتاریسم و خودمرکز بینی باعث می شود که تشکلهای سیاسی مورد نظر با وجود وحدت عمل متحد نشده و تنها به اتحاد نوع جبهه ای راغب شوند؟! اگر هدف تغییر جهان است و این تغییر بدون وجود نیروی مادی متحد و یک پارچه و تحت سیاست، تشکیلات و سبک کار درست فراهم نمی شود و تاریخ هم مهربانید بر این زده است، پس تن ندادن به آن به معنای عدول از کمونیسم علمی و پذیرش پلورالیسم بورژوازی و آنارشیزم خرده بورژوازی در حرکت سیاسی طبقه ی کارگر است.

حال با توجه به نکات بالا، وضعیت نیروهای مدافع طبقه کارگر را مرور کنیم.

مقدمتاً باید گفت که پایگاه عمده ی این نیروها خرده بورژوازی است و نه طبقه ی کارگر! به همین علت سکتاریسم و خودمرکز بینی حرف اول را در رهبری این نیروها می زند. اینان همه خود را نماینده راستین و پیشرو طبقه ی کارگر به حساب می آورند، بدون این که حتا پیشروان طبقه ی کارگر به چنین امری گردن گذاشته باشند. این موضع ایده نولوژیکی غیرپرولتاری تاثیر خود را در برخورد به جنبش کارگری می گذارد. از جمله این که در شرایطی که رژیم ددمنشانه هرگونه حرکت مستقل کارگری را حتا در ابتدائی ترین اشکال اش یعنی ایجاد سندیکا سرکوب می کند، اینان شعار

با رفرمیسم و انحلال طلبی در جنبش کمونیستی و کارگری مبارزه کنیم



«ایجادشوراهای کارگری» را می دهند و حتا برخی تا بدان جا پیش می روند که شوراهای کارگری را عالی ترین شکل سازمانی در مبارزات جاری کنونی و برای کسب قدرت دانسته و به نفی رهبری پیشرو پرولتری (حزب سیاسی پیشرو طبقه ی کارگر) که از آموزشهای اساسی کمونیسم علمی است، می پردازند. اگر این ادعای آنها درست باشد و تحلیل مشخص از شرایط مشخص باشد، علی القاعده باید کارگران هرچه بیشتری در ایجاد شوراهای کارگری همت گماشته و عمل آنها نشان دهد که این شعار در وضعیت کنونی مطابقت دارد با خواست کارگران!

یا وجود رهبران کارگری رفرمیست را بهانه ای دربی خاصیت بودن سندیکا قلمداد می کنند. درحالی که کمونیسم علمی سندیکا را از جمله اولین مکتبی می داند که کارگران در آن به اهمیت سازمان یابی خود پی می برند. اینان به جای این که در مبارزات سندیکائی شرکت کرده و نظرات خود را در کوران مبارزه کارگران مطرح کنند و ببینند در چه حدی مورد پذیرش کارگران قرار می گیرند، در کنارگود و حتا دورتر نشسته و دستور «لنگش کن» را صادر می کنند.

نتیجه ی این تناقض بین گفتار و کردار آنها باعث شده است که رفرمیستها زمینه ی مناسبی را برای شرکت در مبارزات سندیکائی و کشاندن کارگران به زیر نفوذ خط سازش کارانه ی خود بیابند. بدین ترتیب اپورتونیزم چپ میدان را برای رشد رفرمیستها آماده می کند. شاید بی مورد نباشد به نقد یک عضو هیئت مدیره و مسئول کمیسیون دبیرخانه سندیکای واحد - علی اکبر پیرهادی - از منقدان سندیکا توجه کنیم که می نویسد: «اشخاص و دیدگاههایی که مخالف عملکرد سندیکا هستند، پیشنهاد می کنیم که نیرو و وقت خود را صرف سرزنش و کوبیدن و ایجاد تفرقه و یارکشی در سندیکای کارگران شرکت واحد و دیگر تشکلهای نکنند، بلکه امیدواریم که از ضعفهای احتمالی سندیکا و اعضای آن و تشکلهای دیگر پند بگیرند و تجربه کسب کنند و فکر و امکانات خود را جهت بهبود شرایط و وضعیت کارگران بکارگیرند، صادقانه و شفاف وارد عرصه فعالیت شوند تا ما هم از آنها بیاموزیم و خود را اصلاح نمائیم. این گوی و این میدان.» این درعین ساده گی و صرف نظر از دیدگاه رفرمیستی یا انقلابی پیرهادی، جواب دندان شکنی است به آنارکوسندیکالیستها و مدافعان «شوراهای

کارگری».

توجه داشته باشیم که در این جا صحبت از مقایسه ی سندیکا و شورا نیست تا معلوم شود که احتمالا شورا بهتر است یا سندیکا - این بستگی به سیاست حاکم بر این دو تشکل در هر لحظه ی تاریخی مشخص دارد، بلکه بر سر آن است که اولاً به دلیل وجود راههای مختلف تشکل یابی کارگران، به نفی این یا آن شکل سازمان یابی حمله کردن نشان درکی دگماتیستی از پراتیک بغرنج مبارزه ی طبقاتی است. ثانیاً کشف مناسب ترین شکل سازمان یابی طبقه کارگر به توازن قوا بین دشمنان حاکم طبقه ی کارگر و خود این طبقه و اوضاع عینی بسته گی دارد. و سوماً سیاستهای حاکم بر هر تشکل را باید مورد توجه جدی قرار داده و به دفاع یا نقد آنها پرداخت و نه آن که شکل تشکل را عمده نمود. کما این که سندیکاهای مخفی کارگری در ایران در حال به وجود آمدن هستند و با توجه به دیکتاتوری حاکم، خواستهای شان در حد معیشتی نمی تواند باقی بماند! البته این امر در مورد سندیکاهای علنی نیز صادق است.

و اما تمامی بحثهای فوق هنوز تکلیف جنبش کمونیستی و کارگری را در پیشبرد مبارزات طبقاتی نشان نمی دهد.

کمونیستها برای تغییر جهان راه انقلاب کردن و از میان برداشتن مناسبات سرمایه داری را طلب می کنند و با حرکت از این اصل است که به امر سازمان یابی خود و طبقه ی کارگر و توده های زحمت کش می پردازند. کمونیستها با «جنبش به خاطر جنبش»، «ایجادتشکل به خاطر تشکل» خط کشی داشته و برای رسیدن به هدف سوسیالیسم و کمونیسم تلاش می کنند و هر تشکلی را به منظور خدمت به این هدف در تحلیل نهائی می سازند.

با حرکت از این واقعیت به راحتی می توان درک کرد که کسانی که به نام کمونیسم و بدون این که رهبری شان توسط طبقه ی کارگر و توده های زحمت کش پذیرفته شده باشد خود را تنها حزب نامیده و یا به طور لیبرالیستی جنبش کمونیستی در هر کشور را تحت عنوان «واقعیت موجود» پذیرفته و اتحاد عمل نیروهای چپ بدون تلاش برای ایجاد حزب واحد پیشرو طبقه ی کارگر را جار می زنند، در عمل همانند آنانی که ضرورت وجودی حزب طبقه ی کارگر را نفی می کنند، دچار نوعی انحلال طلبی سفسطه گرانه ای هستند.

به نمونه ی زیر توجه کنیم:

«همگی ما برآنیم تا جنبشهای اعتراضی

کشور به اهداف مبارزاتی خود نایل شوند، و همگی ما می رزمیم تا هر چه زودتر قیامی انقلابی از سوی پائینی ها شکل گیرد و مجال جابجاشدن قدرت را از بالائیها بستاند و یک حکومت بورژوائی دیگر بر سر نوشت جامعه حاکم نگردد. از این روی کمونیستهای متشکل در احزاب و سازمانهای موجود موظف اند، بدور از سکتاریسم یا ارجح دانستن منافع تشکیلاتی خود، به پیگیری مشترک، در هر سطحی که ممکن است، تن در دهند». (فرشید شکری - تشدید اختلافات درونی جناح حاکم، فرصت طلبی اپوزیسیون بورژوائی، و لزوم مبارزه آگاهانه - جهان امروز شماره ۲۶، ص ۹، نیمه اول دیماه ۱۳۸۹)

مبارزه طبقاتی بغرنج تر از آن است که با خیالیافیهای ما درجاده ای درست جلو برود. اگر شما رفیق فرشید معتقد به پیکار مشترک کمونیستها هستید، قبل از هر چیزی باید از آنها دعوت کنید در تشکیلات واحد و رهبری ایده ثلوثیک - سیاسی واحد و تاکتیک واحد گردهم آیند و نقشه تان را برای این کار ارائه دهید. از جمله خود شما با رد سکتاریسم در تشکیلاتی که عضو آن احتمالا هستید مبارزه ی ایده ثلوثیک برای ایجاد حزب واحد را با پلاتفرم مشخص در حزبتان مطرح کنید و همه ی این تشکلهای و از جمله تشکیلات خودتان را به نفی دیالکتیکی خود در حزبی متکامل تر و با بینش درست تر دعوت کنید. وگرنه این آرزوهایتان جنبه ی عملی نخواهد یافت. مگر نه این است که در خارج از کشور رهبری حزب شما به منظور اتحاد عمل با دیگر تشکلهای حدود ۱۰ سال است که گردهم آئیهای تشکلهای چپ پیشنهاد هم کاری عملی را داده است. این سیاست چه پیروزیهایی را برای متحدشدن کمونیستها و خدمت به مبارزه ی طبقه ی کارگر ایران به بار آورده است؟ چرا صریحاً شعار «پیش به سوی ایجاد حزب کمونیست انقلابی» را مطرح نمی کنید؟ جز این که حزب خودتان را چنین حزبی می دانید! و این امر در مورد دیگر تشکلهای چپ نیز عمده تا صادق است و این گردن گذاشتن به پراکنده گی مفهومی جز خدمت به انحلال طلبی و آنارشیزم در سطحی پست مدرن ندارد.

انجلال طلبی در عرصه ی تشکیلاتی فقط رد لزوم ایجاد حزب واحد کمونیست نیست، بلکه گردن گذاشتن به پلورالیسم تشکیلاتی و پافشاری روی سکتاریسم نیز عملاً به انحلال طلبی تشکل کمونیستی کمک کرده و



▶ نهایتاً به بورژوازی لیبرال خدمت می کند. چون که مجال غصب قدرت را باتوجه به ضعف کمونیستها، برای آن فراهم می آورد.

لنین در رد انجلال طلبی می گوید:

«انبوه روشنفکران و نویسندگان منشویک حقیقتاً مبدل به لیبرال شده اند. قشر روشنفکر از حزب دور شده است و نتیجتاً از هم پاشیده گی سازمانهای منشویکی به حداعلاي خود رسیده است...»

...بدون چشم پوشی از اختلافات اصولی، از طریق ایجاد حزب واقعاتمدکارگری که در آن اختلاف عقیده نمی باید بر سر راه تلاش مشترک، حرکت مشترک و مبارزه مشترک قرار گیرد.» (لنین - پرولتار شماره ۴۶ - ۱۱ (۲۴) ژوئیه ۱۹۰ - مجموعه آثار لنین، جلد ۱۵)

چنین حزبی کیفیت آن را خواهد داشت که باتوجه به اوضاع مبارزه ی طبقاتی جاری در ایران اشکال عمده و غیر عمده ی سازمان یابی و از جمله تشکیل کمیته های مخفی در کارخانه ها را با دقت سازمان دهی کند. اکنون کمونیسم در ایران بر سر دوراهی: وحدت درحزبی واحد و یا پذیرش پلورالیسم حزبی و دوری از کمونیسم و تسلیم به پلورالیسم بورژوائی، قرار گرفته است. جواب دقیق به این وضعیت به معنای درآمدن جنبش کارگری و توده ای از گنج سری و آلت دست نیروهای غیرپرولتاری شدن است. چراکه هر طبقه ای برای پیشبرد اهداف طبقاتی اش نیاز به رهبری واحد دارد و هیچ دلیل موجهی وجود ندارد که این امر در مورد طبقه ی کارگر که قصد تغییر آگاهانه و ماتریالیستی - دیالکتیکی جهان را دارد، به طریق اولی نادرست باشد.

پیشنهاد ما به تمامی کمونیستهای معتقد به ایجاد حزب واحد این است که در تماس بایک دیگر قرار گرفته و برای یکی شدن متحداً تلاش کنند. تئوری انقلابی و علمی کمونیستها در این زمینه وجود دارد. تنها باید به آن عمل کرد و نشان داد که با شرکت شان در مبارزه ی طبقاتی پرولتاریائی به حربه های فکری و عملی آن طبقه وفادارند و آنها را قاطعانه به دست گرفته اند.

ک. ابراهیم - ۲۷ دی ماه ۱۳۸۹



نگاهی به وضعیت نظام بقیه از صفحه اول

در این معادله نمی گنجاند. ولی زمانی که جان ویلیامز، متخصص آمار (com. Shadowstates) تعدادبیکاران ناامید دراز مدت و کوتاه مدت را به حساب می آورد، نسبت بیکاری آمریکا در ماه دسامبر ۲۰۱۰ به ۴.۲۲٪ می رسد.

حالا باید دید که کجا هستند این ۱۰۳۰۰۰۰ شغل جدید؟ این مشاغل در زمره مشاغلی مانند گارسونی، مشروب فروشی، خدمات درمانی و خدمات اجتماعی (خدمات آمبولانسی) و مشاغل عمده فروشی می باشند.

امروز کشور آمریکا فقط ۱۱۶۷۰۰۰۰ کار تولیدی دارد که کمتر از ۹٪ کل مشاغل موجود می باشد. ولی با این که این کشور شدیداً به تولیدات و اعتبار خارجی وابسته است، بی مغزهای مستقر درواشنگتن فکر می کنند که هنوز هم مثل ابرقدرتی غول پیکر بر دنیا حاکمند.

جان ویلیامز می گوید: «سیاهه پرداختی های مشاغل هنوز پائین تر از ۱۰ سال قبل می باشد در صورتی که رشد جمعیت در این ده سال بیش از ۱۰٪ بوده است. معیوبی ساختمان فعالیتهای اقتصادی آمریکا به طور ممتدی فعالیتهای بازرگانی را در تنگنا قرار می دهد». و یا به عبارت دیگر انحصارات بزرگ امپریالیستی بیش از ۴.۱ میلیون از مشاغل (مؤسسه سیاست گزاری آمریکا، یک مخزن فکری واشنگتن) را در سال گذشته برای به چنگ آوردن سود به مراتب بیشتر به خارج از آمریکا انتقال دادند، در حالی که طبق اظهار اداره آمار کار آمریکا فقط تعداد ۹۵۱۰۰۰ شغل از دسامبر ۲۰۰۹ تا به حال ایجاد شده است. در این رابطه رابرت اسکات، اقتصاددان ارشد مؤسسه بین المللی می گوید: «اختلاف عظیمی است مابین این که چه چیزی به نفع انحصارات آمریکا است و چه چیزی به نفع اقتصاد آمریکا می باشد.» جان ویلیامز همچنین گزارش می دهد اگر حیلۀ ای بکار برده شود، تجدید نظر در محک زنی ماه آینده اداره آمار کار در مورد اطلاعات (یا سوابق) سیاهه پرداخت کارکنان از سطح گزارش شده قبلی بیش از ۵۰۰۰۰۰ نفر هم پائین تر خواهد آمد.

بحران عمیق مالی به پایان نرسیده برای اینکه زیلوژ، گلوبال ریسورچ، گزارش می دهد که «سقوط بهاء مسکن و خانه سازی کنونی وخیم تر از رکود عظیم در گذشته است». طبق گزارش این سایت اینترنتی، هم اکنون شاخص ارزش مسکن پس از نقطه اوجش در ماه ژوئن ۲۰۰۶ به ۲۶٪

سقوط کرده است. یعنی بیش از ۲۵.۹٪ که در دوران رکود سالهای ما بین ۱۹۲۸ و ۱۹۳۳ رخ داده بود. ماه نوامبر گذشته ۵۳ امین ماه متوالی بود که ارزش مسکن در آمریکا تنزل پیدا کرد و همه ساله به طور متوسط ۱.۵٪ کاهش پیدای می کند و یا به عبارت دیگر بازار مسکن و خانه سازی اندکی بیش از سرحد دوران رکود عظیم می باشد. چیزی که وخیم تر از این خبر می باشد این است که انتظار می رود که کاهش ارزش مسکن از این به بعد ادامه داشته باشد.

حباب در بدهی وامهای دانش جوئی،

مصیبت اولین «نسل ریاضت کش»

توسط استادان دانشگاه، آن ناصر و کلی نورمن ماه گذشته اعلان شد که بدهی وام دانش جویان به ۸۳۰ میلیارد دلار رسید که بیش از بدهی کلیه کارتهای اعتباری آمریکا یعنی ۸۲۷ میلیارد دلاری باشد که خودش با باد کرده گی اش به سطح حباب رسیده بود. و بدهی وام دانش جویان سالانه به نسبت ۹۰ میلیارد دلار در حال رشد است. تعداد کمتری دانش جو نسبت به دارندگان کارتهای اعتباری در آمریکا وجود دارد. آیا بدهی وامهای دانش جوئی، زمانی که دورنمای شغل و درآمد فارغ التحصیلان دانش گاهی بدتر از هر زمان دیگر پس از سالهای رکود عظیم اند، می تواند به سطح حباب برسد؟ دقیق ترین آمارهایی که اخیراً سال ۲۰۰۸ را در برمی گیرند، ۶۲٪ دانش جویان به دانش گاه های دولتی بدهی داشتند، ۷۲٪ به مدارس خصوصی غیرانتفاعی و ۹۶٪ به مدارس خصوصی انتفاعی.

بحران آموزش و پرورش عمومی رشد

مدارس خصوصی را شدت می بخشد

هم چنان که همه می دانیم، شهریه دانش گاهها اضافه می گردد، آن هم در لحظه ای که درآمد سرانه خانواده ها کاهش پیدا می کنند و در نتیجه استطاعت برای پرداختن شهریه دوره عالی دانش گاهی را نخواهند داشت.

ثبت نام برای کالجهای خصوصی سودآور در ده سال اخیر ۲۲۵٪ افزایش پیدا کرده اند که به مراتب بیشتر از افزایش در مدارس دولتی است.

آیا وام های دانش جوئی سالم اند؟

از ۱۹۹۴ تا ۲۰۰۸ حد متوسط سطح بدهی برای دانش جویان سال آخر دانش



رساند، بدهی دانش گاهی اش به ۲۵۰۰۰۰ دلار رسیده بود. از آن تاریخ به بعد این بدهی به ۵۵۰۰۰۰ دلار رسیده است به این دلیل که در زمان اشتغال به تحصیل نمی توانست بدهی خود را بپردازد و در نتیجه با سود و هزینه قرارداد آن به این مبلغ سرسام آور رسیده است.

مادر ایمانوئل تِلز، یک کارگر بیکار کارخانه با حکم توقیف روبه روست. ۱۲۰ دلار از چک ۳۰۰ دلاری (حق بیکاری) او به خاطر بدهی وام دولتی که برای تحصیل پسرش گرفته بود، را کم می کنند. وقتی ایمانوئل در سال ۲۰۰۸ فارغ التحصیل شد او ۵۰۰۰۰ دلار بدهی بالا آورده بود که به اس ال ام می بایستی پرداخته شود.

دورنمای شغلی برای

اولین نسل ریاضت کش

نسل کنونی ادامه نامحدود دوره نئو لیبرالیسم ریگان تا اوباما را که با مزدهای پائین مواجه هستند، تجربه خواهد کرد. طبق گزارش انجمن ملی کالج کارمندان، بیش از ۵۰٪ از فارغ التحصیلان سال ۲۰۰۷ در زمان پایان تحصیل شغل پیدا کردند. در سال ۲۰۰۸ این درصد به ۲۶ رسید و به کمتر از ۲۰٪ در سال ۲۰۰۹ رسید. مدرک تحصیلی دانش گاهی بازده کمتر را دارد. در طول ۸ تا ۱۰ سال گذشته حد متوسط درآمد آمریکائی ها با مدارک عالی رو به کاهش قابل ملاحظه ای بوده است.

به طور کلی در حال حاضر اکثریت عظیم مشاغل کم درآمد خواهند بود. اولین نسل ریاضت کش در این کشور تا خرخره بدهی خواهد داشت و بالاجبار با درآمد کم مواجه خواهد بود.



به تارنما های اینترنتی
حزب رنجبران ایران
مراجعه کنید و نظرات
خود را در آنها منعکس
کنید!

کالجاها متعهد شد. در ماه مارس گذشته تنها ۲ میلیارد دلاری مبلغ را کمک کرد. مثالهای بی شماری از تعهدات او که نماینده انحصارات بزرگ سرمایه است را می توان نام برد که زیرش زده است.

حتی بیش از همه مدارس انتفاعی اختصاصی اکثریت وجوه خود را از کمکهای مالی دولت به دست می آورند. طبق بررسی سنای آمریکا، دانش گاه فینکس، بزرگترین دانش گاه خصوصی در آمریکای شمالی، ۹۰٪ وجوهش را از دولت دریافت می کند. مدرک تحصیلی مدارس خصوصی نیز به اندازه مدارس دولتی ارزش استخدامی ندارند.

قرض دهندگان خصوصی: طبق معمول

تضمین شده اند

دو شرکت از بزرگترین شرکتهای وام دهنده اس ال ام کورپ و شرکت وام برای دانش جویان (اس تی یو) هستند که شعبه سیتی گروپ می باشند. اس ال ام در سال ۱۹۷۲ تحت عنوان مؤسسه ای با ضمانت دولت (جی اس ای) بوجود آمد. این تدارکی بود که از آن سال برای خصوصی سازی دانش گاه ها در سر می پروراندند. در سال ۱۹۸۴ این کمپانی شروع به فعالیت تجاری در بازار سهام نیویورک تحت عنوان اس ال ام کرد. بالاخره در سال ۲۰۰۴ این کمپانی رسماً رابطه اش را با دولت به پایان رساند.

به عنوان بزرگترین مؤسسه وام دهنده در آمریکا، اس ال ام تا این تاریخ به بیش از ۳۱ میلیون دانش جو وام داده است. در سال ۲۰۰۹ مبلغ حدود ۳٫۶ میلیارد دلار وام خصوصی و بین ۵٫۵ تا ۶ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۰ وام پرداخت کرده است.

ریسک اس ال ام تا زمانی که دولت تمام این وامها را ضمانت می کرد، حداقل بود. بدترین حالت در این اوضاع در رابطه با بدهی های دانش گاهی اعلان ورشکستگی است. بدهی کارتهای اعتباری و حتی قماربازی را می توان از طریق اعلان ورشکستگی پاک کرد. ولی فرار از بدهی وام تحصیلی غیرممکن است. در ژورنال وال استریت ۱۳ فوریه ۲۰۱۰ گزارش تکان دهنده ای درمورد بدهی دانش جویانی که قادر به بازپس دادن بدهی اش نبودند، افشا شد. «سنگینی بار بدهی ۵۵۰۰۰۰ دلاری دانش جوئی به عنوان قراردادی است که بعضی از دانش جویان هرگز نمی توانند از آن خلاص شوند».

«زمانی که میشل بیسوتی، ۴۱ ساله، شاغل مقام طبابت خانوادگی در کولومبوس، اوهایو دوره پزشکی را در سال ۲۰۰۳ به پایان

گام به دو برابر یعنی ۲۳۲۰۰ دلار رسید. بیش از ۱۰٪ این دانش جویان فارغ التحصیل، در حال حاضر بیش از ۴۰۰۰۰ دلار بدهی بالا آورده اند. در مجموع حدود ۸۳۰ میلیارد دلار دانش جویان به مؤسسات دولتی و خصوصی بده کارند که فقط ۴۰٪ این بدهی ها را دانش جویان قادرند که باز پس دهند. یعنی این دانش جویان به خاطر عدم داشتن شغل قادر به باز پس دادن این وامهای سنگین نیستند.

هم چنان که شهریه افزایش پیدا می کند، مقدار وام نیز افزایش می یابد. سود وامهای خصوصی به ۲۲۰٪ نیز رسیده که سر سام آور است. به آن وضعیت بحرانی اقتصاد و بازار ملالت انگیز کار را نیز اضافه کنید سپس ما با تله عظیم حساب مواجه می شویم.

کمک مالی و تصمیم دولت به سمت

مدارس خصوصی

درصد بالاتری از دانش جویان در کالج یا دانش گاه های خصوصی انتفاعی ثبت نام کردند که ۹۶٪ وام ها را نسبت به دانش جویان مدارس دولتی گرفته اند. از هر پنج نفر دانش جوئی که در مدارس اختصاصی ثبت نام کرده بودند، یک نفر قادر به باز پس دادن وام شان نیستند.

از آن جایی که نظام سرمایه داری در پی سود کلان به هر طریق حتی از دانش جویانی که از خانواده های متوسط و یا کم درآمد هستند با اغفال آنها، این دانش جویان را به مدارس خصوصی انتفاعی جلب می کنند و درست به همین دلیل است که چرا آنها با مشکل بازپس دادن این وامها مواجه می شوند. مجله فوربس، ۲۶ اکتبر ۲۰۰۶ نوشت: «وقتی در پی سود هستند، هدف گیری آنها دانش جویان بی بضاعت می باشد» (آرنولد ل. میتچم). به همین دلیل نیز برای واجد شرایط وام دولتی بودن (یا شایستگی)، لازم نیست که از اعتبار بالا برخوردار باشند. هیچ گونه اطلاعاتی در مورد مقدار درآمد، دارائی و یا شغل لازم نیست. با این که می دانند که این دانش جویان قادر به بازپس دادن این وامها نیستند، ولی باز دانش جویان را تشویق به گرفتن وام می کنند.

طرفداری دولت نسبت به بخش

خصوصی آموزش و پرورش

در سال ۲۰۰۹ رئیس جمهور آمریکا اوباما مبلغ ۱۲ میلیارد دلار به عنوان وجوه محرک در این بحران اقتصادی را برای



ضرورت و چرایی ... بقیه از صفحه آخر

و سیاست های هژمونی طلبانه نظام قطع نگردید. منتها تاکنون این مبارزات و مقاومت ها حتی در سطح کشوری و منطقه ای البته به استثنای بعضی از کشورهای آمریکای لاتین، در پراکندگی و در موقعیت انشقاق، سکتاریسم، عدم ادغام و چند پارچه گی اندیشیده و عمل می کنند. واقعیت این است که هیچ وقت یک بدیل جدی در مقابل نظام جهانی کنونی (گلوبالیزاسیون نئولیبرال = گلوبالیزاسیون امپریالیستی) بوجود نخواهد آمد، مگر آن که تمام جنبش ها و سازمان ها و احزاب ضد نظام دور هم گرد آمده و طرح و نقشه یک آلترناتیو همگانی جهانی را پی ریزی کنند. مبارزه و جنگ در یک جبهه و یک کشور به تنهایی منمثرتر واقع نخواهد گشت. حتی اگر در کشوری و منطقه ای پیروزی نصیب قربانیان نظام و چالشگران گردد آن پیروزی در نهایت آسیب پذیر و شکننده گشته و در پایان با ناکامی روبرو خواهد شد. امروز چالشگران ضد نظام در کشورهای آمریکای لاتین که به عضویت سازمان «آلبا» در آمده و به مبارزات خود علیه نظام و در جهت گسست از محور آن ، شدت بخشیده اند بخوبی متوجه این امر گشته و یکی بعد از دیگری با عضویت در سازمان شبه قاره ئی «آلبا» تلاش می کنند که با همدلی و هم زبانی خود را به یک بدیل متحد چپ حداقل در سطح قاره ای، علیه نظام تبدیل نمایند.

بدون تردید این نوع ادغام ها و همکاریهای نیمه قاره ای باید دارای یک چشم انداز مشترک اقتصادی باشند ولی ابعاد سیاسی، اجتماعی و فرهنگی متفاوت کشورهای درون این اتحادیه های ادغام شده نیز باید مدنظر قرار گیرند. مضافا بروز و شیوع بحران عمیق ساختاری نظام و نتیجتا اوجگیری مقاومت ها و مبارزات مردم به چالشگران ضد نظام فرصت دیگری می دهد که با استفاده از آن به آهنگ رشد ادغام ها و همکاری ها شدت بخشند. فوروم های جهانی مثل فوروم اجتماعی جهانی سازمان هائی نیستند که دارای یک پلاتفرم مشترک سیاسی برای تعبیه و تنظیم استراتژی های مبارزاتی مشخص باشند. ولی در عین حال فوروم هائی هم نیستند که در هایشان به سوی هر کسی باز باشند. هر یک از این فوروم های جهانی و منطقه ای دارای مرانامه ای است که تمام سازمان های اجتماعی و سیاسی که علاقه دارند به آن بپیوندند، باید مفاد آن را

بپذیرند. این سازمان ها باید حداقل مخالف نئولیبرالیسم «بازار آزاد» و سیاست های منبعث از آن مثل پروسه های خصوصی سازی، کالاسازی و... باشند تا به این فوروم ها بپیوندند. مضافا این سازمان ها باید هر نوع میلیتاریسم جهانی شدن سرمایه را محکوم و طرد کنند. به نظر نگارنده مارکسیست های جهان منجمله مارکسیست های ایرانی و دیگر نیروهای برابری طلب هر کجای جهان که هستند باید به این نوع فوروم ها (فوروم جهانی اجتماعی و فوروم جهان سوم و فوروم اجتماعی آسیا و...) بپیوندند.

بدون تردید، در این فوروم ها تعدادی از ان.جی.او (NGO) ها عضویت دارند که فاسد و یا مورد استفاده کشورهای امپریالیستی قرار می گیرند ولی استنباط من از این سازمان ها این است که این سازمان ها پایگاه توده ای نداشته و عموما در حرکت این فوروم ها به پیش نقش مهم و یا قابل توجهی را ایفاء نمی کنند. در این فوروم ها نیروهای بزرگ را سازمان های نسبتا توده ای مثل اتحادیه های کارگری، سازمان های دهقانی، سازمان های فمینیستی، جنبش های دانشجویی، تشکل های محیط زیست (بهبیستی) تشکیل می دهند. چالشگران ضد نظام جهانی سرمایه که به خانواده بزرگ چپ - مارکسیستی تعلق دارند. باید توجه کنند که امروز انگاشت ها و درک های متنوعی در درون چالشگران ضد نظام در سراسر جهان وجود دارند که ضرورتا مارکسیستی نیستند ولی بطور قابل ملاحظه ای علیه نابرابری های مزم، جنگ های ویرانگر و... نظام سرمایه داری هستند. باید توجه کرد که سرمایه داری واقعا موجود کنونی فقط یک شیوه تولیدی و صورت بندی اقتصادی - اجتماعی در بخشی از جهان نیست بلکه یک نظام جهانی است که در آن امپریالیسم، متجاوز از یک قرن است که یک واقعیت است. بر این اساس وجود انگاشت ها و نقطه نظرات متنوع و متکثر که علیه نظام جهانی پدید آمده اند ضروری می سازد که چالشگران در سطوح متفاوت - هم در سطح ملی و منطقه ای و هم در سطح بین المللی و جهانی - به تعبیه و تنظیم استراتژی های مختلف مبارزاتی همت گمارند.

پیشینه و ضرورت عروج یک جنبش عظیم ضد نظام در کشورهای جنوب

چرا عروج یک جنبش متحد عظیم از سوی مردمان کشورهای جنوب محتمل و

ضروری برای ایجاد دگرپرسی در اوضاع فعلی جهان است؟ در تهیه پاسخ به این پرسش بگذارید بعد از اشاره به موضع بخش بزرگی از مارکسیست ها درباره نظام سرمایه به بررسی پیشینه عروج جنبش رهائی در جنوب علیه نظام بپردازیم. مارکسیست ها به انترناسیونالیسم اعتقاد داشته و جهان را به جهان های متفاوت تقسیم نمی کنند. جهان فعلی دارای یک نظام است ولی این نظام که جهانی است مطلقا جهانی نابرابر است رشد سرمایه داری از طریق ایجاد نابرابری مزم بین ملل و در درون ملل به جهان مدرن کنونی شکل داده است. در جریان پنج قرن گذشته جهان بر اساس نابرابری به کشورهای مرکز مسلط و کشورهای در بند پیرامونی تقسیم گشته است. در نتیجه یکی از اجزاء نظام جهانی بُعد امپریالیستی آن بوده است. امپریالیسم مترادف با پولاریزاسیون مزم بین ملل است. این پولاریزاسیون بر پایه منطق حرکت سرمایه در سطح جهان (گلوبالیزاسیون) قرار دارد. بنابراین آگاهی و عروج امواج رهائی توسط توده های مردم در کشورهای جنوب که در بخش پیرامونی نظام قرار دارند، یک ضرورت اساسی برای هر تغییر اساسی در جهان است.

مروری به عروج بیداری و امواج رهائی از یوغ سرمایه در قرن بیستم بویژه در نیمه دوم آن قرن، نشان می دهد که این ضرورت که امروز حیاتی تر گشته، در آن دوره نیز حیاتی بوده است. بعد از پایان جنگ جهانی دوم یک رشته جنبش های عظیم رهائی بخش در کشورهای آسیا و آفریقا به وقوع پیوستند که عمدتا خواهان استقلال و حق تعیین سرنوشت برای ملل در بند پیرامونی بودند. این مطالبات به عنوان قدم های اولیه هم صحیح بودند و هم تا اندازه ی قابل توجهی رهائی بخش بودند. اما واقعیت این بود که نیروهائی که دور این مطالبات متحد گشتند، طبقات مختلفی را نمایندگی می کردند. در کشورهای مثل چین، ویتنام، کوبا و... رهبری در تحت هژمونی چپ رادیکال قرار داشت. اما در کشورهای مثل هندوستان ۱۹۴۸، ایران ۱۹۵۱، مصر ۱۹۵۶، رهبری در تحت هژمونی «طبقه متوسط» بود. در کشورهای آفریقا (غنا، گینه، کنگو و...) رهبری تحت هژمونی نمایندگی نیروهای متنوعی قرار داشت. ولی رهبران این کشورها علیرغم تفاوت های مهمی که داشتند به این امر واقف بودند که به حمایت یک دیگر احتیاج دارند و باید یک جبهه مشترک بعد از کسب

امپریالیسم آمریکا در منجلاب بحران خودساخته بیشتر فرو می رود

استقلال و حاکمیت ملی بوجود آورند. براساس این احتیاج مشترک در تقابل با نظام جهانی، آن‌ها موفق شدند که «کنفرانس باندونگ» را در سال ۱۹۵۵ برگزار کرده و در سال‌های بعد این جبهه مشترک را به سوی ایجاد سازمان «کشورهای غیر متعهد» در نیمه اول دهه ۱۹۶۰ سوق دهند.

در یک دورنمای تاریخی، ایجاد و رشد این جبهه مشترک در مقابل نظام جهانی سرمایه متمرکز واقع گشته و نتایج مثبت و مناسبی را در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی ببار آورد. با این که این جبهه مشترک به عنوان یک چالش - ستون مقاومت - به خاطر کمبودها، نقصان‌ها و محدودیت‌های تاریخی خود نتوانست در مقابل موج تهاجمی مجدد نظام سرمایه (این دفعه تحت ایدئولوژی مسلط و فلاکت بار نئولیبرالیسم) در آغاز دهه ۸۰ تاب بیاورد ولی در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ دستاوردهائی داشت که در این جا به بخشی از آن‌ها اشاره می‌شود:

الف - در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی که به «عهد باندونگ» و دوره «سازمان کشورهای غیر متعهد» معروف شد، در خیلی از کشورهای متعلق به این کمپ و جبهه که دارای دولت‌های پوپولیستی - ملی‌گرا بودند شرایطی بوجود آمد که در پرتو آن در صد رشد اقتصادی بطور نسبی افزایش یافت. پروژه صنعتی شدن و اجرای سیاست‌های دخالت‌گرانی دولتی تحولاتی بزرگ در گستره‌های اجتماعی بویژه در آموزش و پرورش، بوجود آوردند که فراگیر و چشمگیر بودند.

ب - در صحنه و میدان کارزار سیاسی، وجود این جبهه مشترک مردمان و دولتمردان این کشورها را قادر ساخت که مافوق و فراسوی اندیشه‌های اولتراناسیونالیستی - پانپتیستی و تفکرات دینی و مذهبی عمل کنند. اتحاد، همدلی و هم‌زبانی بین اعضای این جبهه مشترک براساس موضع مخالفت‌شان با پدیده امپریالیسم بود. این امر مهم سیاسی نشان می‌دهد که چگونه در آن دوره افرادی مثل جمال عبدالناصر و احمد سوکارنو (که هر دو از رهبران کشورهای مسلمان نشین بودند) با افرادی مثل جواهر لعل نهرو از هندوستان، قوامی نکرومه از غنا و یا تیتو از یوگسلاوی (که دولتمردان متعلق به کشورهای غیر مسلمان بودند) اتحاد، همدلی و هم‌زبانی ایجاد کنند تا با محمد رضا شاه پهلوی و یا ایوب خان از پاکستان

که دولتمردان کشورهای عمدتاً مسلمان نشین ولی وابسته به امپریالیسم بودند. به عبارت دیگر معیاری که در این اتحادها و همدلی‌ها مطرح بود نه دین و مذهب و نه زبان و ملیت بلکه موضع رهبران آن کشورها در مقابل نظام جهانی سرمایه (امپریالیسم) بود. بر این اساس بشریت در «عهد باندونگ» شاهد اتحاد ملل در بند پیرامونی از کامبوج و سریلانکا در آسیا گرفته تا تانزانیا، مصر، غنا، گینه در آفریقا گردید که در تاریخ مبارزه برای رهائی از یوغ نظام حاکم بی‌ظنیر بود.

ج - آن چه که در این بررسی شایان توجه است این است که رهبران جنبش‌های رهائی‌بخش ملی در آسیا و آفریقا در عهد باندونگ اتحاد و همکاری خود را محدود به کشورهای درون این جبهه مشترک نکرده و از موقعیت، قدرتی و همکاری چالشگران دیگر ضد نظام (شوروی و جنبش‌های کارگری اروپای غربی) نیز نهایت بهره و حمایت را کسب کردند. در دوره عهد باندونگ کشورهای در بند پیرامونی با اتخاذ کمک‌های مالی، سیاسی و بویژه نظامی از طرف شوروی موفق گشتند از تهاجم کشورهای امپریالیستی تا اندازه‌ای در امان باشند. با حضور شوروی به عنوان یک ابرقدرت نظامی در سطح جهانی، برای راس نظام آمریکا) مقذور و میسر نبود که همانند گانگستر در روز روشن به هر کشوری در جهان حمله کرده و آن را بمباران کند، عملی که آمریکا از بعد از فروپاشی و تجزیه شوروی تاکنون هر وقت خواسته انجام داده است.

بعد از نزدیک به بیست سال رهبران کشورهای متعلق به باندونگ و غیر متعهد ها یکی بعد از دیگری پایگاه‌های اجتماعی خود را بنا به عللی که شرح داده خواهد شد از دست دادند. افزایش بی‌اعتباری این رهبران باعث گشت که در این کشورها یک خلاء وسیع سیاسی بوجود آید. همبستگی‌ها و همدلی‌هایی که کنفرانس باندونگ و کنفرانس کشورهای غیر متعهد بوجود آورده بودند عوض این که به همبستگی‌های سه‌قاره و کل‌کشورهای در بند پیرامونی در جنوب تکامل یابند با ریزش و سقوط روبرو گشته و جای خود را به همبستگی‌های کاذب تباری - اتنیکی (خاک‌پرستی، الحاق‌جوئی، جدائی‌طلبی پان‌ایستی و شووینیستی) و یا به شبه‌همدلی‌های امت‌گرایی مذهبی و بنیادگرایی دینی دادند. بگذارید در این جا به صورت مجادله‌ای و پلیمیکی این نکته را صریحاً

مطرح کنم که اگر اکثریت مردم هندوستان در دام هندوتوا (بنیادگرایی هندویسم) و اکثریت مردم کشورهای مسلمان نشین در دام بنیادگرایی اسلامی اسیر گشته و در زندان‌های «خانواده توهامات» ارتجاعی محبوس گردند امیدی برای دگرذیبی در سطح جهانی وجود نخواهد ماند مگر این که چالشگران ضد نظام که در حال حاضر در فوروم‌های جهانی نمایندگی احزاب و سازمان‌های مترقی را دارند موفق گردند که با تعیبه و تنظیم یک چشم‌انداز سوسیالیستی همبستگی انسانی و جهانی را جانشین همبستگی‌های کاذب اتنیکی و دینی و مذهبی ساخته و توده‌های قابل ملاحظه‌ای از مردم کشورهای آسیا و آفریقا را از زندان‌های «خانواده توهامات» رها سازند.

چرایی شکست جنبش‌های

رهائی‌بخش ملی در جنوب

در عصر استعمار کهن که بعد از پایان جنگ جهانی دوم به پایان عمر خود رسید، تعدادی از کشورهای در بند توانستند تا حدی رشد یافته و موفق به صنعتی کردن نسبی جوامع خود گردند. ولی اکثر کشورهای در بند مستعمره بعد از استعمارزدائی در دهه ۱۹۶۴ - ۱۹۵۵ توانستند قدم‌های موثری در جهت صنعتی شدن بردارند. در دوره «پر از امید» عهد باندونگ در اکثر کشورهای آفریقا و آسیا شرایط برای تحصیل و آموزش و پرورش در سطح عالی بقدری توسعه یافت که اقشار مختلف توده‌های فرودست فرصت پیدا کردند که فرزندان خود را با سواد و صاحب حرفه و کار سازند. تا زمانی که توده‌های زحمت‌کش که اکثریت جمعیت این کشورها را تشکیل می‌دادند از این نوع خدمات تحصیلی و بهداشتی و مسکن برخوردار بودند، دولت‌های برآمده از جنبش‌های رهائی‌بخش از مشروعیت و حمایت قابل توجه مردم برخوردار بودند. حتی در کشورهایی که این دولت‌های رهائی‌بخش، دموکراتیک نبودند مردم از این که این دولت‌ها تا اندازه‌ای «تعدیل‌طلبانی» بوجود آورده و در صد ناپرابری اقتصادی را کاهش داده بودند از آن‌ها حمایت می‌کردند.

بعضی از این کشورها «دموکراتیک» مثل هندوستان بعضی «نیمه دموکراتیک» مثل اندونزی و سریلانکا و بعضی دیگر «غیر دموکراتیک» مثل مصر



بودند. ولی این کشورها جملگی به خاطر سیاست هایشان در جهت تقلیل فقر و بیکاری و توسعه خدمات اجتماعی بویژه در گستره مسکن دارای اعتبار و مشروعیت بودند. به محض این که این دولت های برآمده از جنبش های رهائی بخش به محدودیت های تاریخی خود رسیده و دیگر قادر به پیشرفت نگشتند به تدریج محبوبیت و سپس مشروعیت موجودی خود را بین توده های مردم از دست دادند. یکی از عواملی که باعث شد این دولت های برآمده از جنبش های رهائی بخش ملی محبوبیت و بعداً مشروعیت خود را بین توده های مردم از دست بدهند تمایل و آرزوی دولتمردان این کشورها در «رسیدن به آن‌ها» (کشورهای پیشرفته مرکز) بویژه در گستره صنعتی سازی بود. این آرزو که توهمی بیش نبود به تدریج این دولت های پوپولیستی ملی گرا را به دامن پذیرش منطق حرکت سرمایه انداخته و آن‌ها را ترغیب و تطمیع به قبول مقررات حاکم بر بانک جهانی و دیگر نهادهای بین المللی تابع نظام جهانی ساخت. پذیرش این منطق و مقررات منبعت از آن، همان و در دام پروسه های فلاکت بار کمپرادوریزه و اخته شدن همان.

البته بودند رهبران پوپولیست ملی گرا که در دام توهم «رسیدن به آن‌ها» نیافتاده و در مسیر روند گسست از محور نظام به راه خود در حق تعیین سرنوشت ملی و رهائی از یوغ سرمایه ادامه دادند ولی این رهبران مثل مصدق در ایران ۱۹۵۳، آریز در گواتمالا ۱۹۵۴، کونگ له در لائوس ۱۹۵۸، پاتریس لومومبا در کنگو ۱۹۶۰، هون بوش در جمهوری دومینیکن ۱۹۶۲، سوکارنو در اندونزی، نکرومه در غنا ۱۹۶۵، سیهانوک در کامبوج ۱۹۷۰ و آنده در شیلی ۱۹۷۳ مورد یورش و تجاوز راس نظام (آمریکا) قرار گرفته و یکی بعد از دیگری سرنگون و یا کشته شدند. این شرایط (پروسه های کمپرادور سازی و تعبیه و تنظیم کودتاهای نظامی) منجر به ایجاد یک خلاء سیاسی در کشورهای در بند پیرامونی گشت که اوضاع را به شکلگیری و عروج جنبش های شوونیستی - ناسیونالیستی از یک سو و رواج و شیوع اندیشه های بنیادگرایی دینی و امت گرایی مذهبی از سوی دیگر آماده ساخت. این نیروها و جنبش های ارتجاعی با اشاعه همبستگی های کاذب و با رواج تضادهای قلابی براساس دین و مذهب (و یا تبار و اتنیک) بویژه در بیست سال گذشته (۲۰۱۰ - ۱۹۹۰) به متحدین و حامیان

مستقیم و غیر مستقیم معماران تئوری های «تلاقی تمدن ها» و «پایان تاریخ» و لاجرم نظامی جهانی تبدیل گشتند.

عموماً امپریالیسم و بنیادگرایی فرهنگی چه دینی و مذهبی و چه تباری و اتنیک به ویژه در کشورهای اسلامی آفریقا و آسیا با هم عمل می‌کنند. شایان توجه است که بنیادگرایی بازاری همیشه برای تسخیر بازارهای جهان و ادغام آن‌ها به بازار بزرگی به وسعت این جهان محتاج تقویت و اشاعه بنیادگرایی دینی مثل اخوان المسلمین در خاورمیانه و هندوتوا در شبه قاره هند است. چرا؟ علت اصلی این است که هم بنیادگرایی بازار آزاد و هم بنیادگرایی دینی و مذهبی بر آن هستند که انسان ها هر کجا هستند برای رسیدن به رستگاری در زندگی باید خود را تسلیم محض مقررات بازار و دست نامرئی حاکم بر آن (تم اصلی بنیادگرایی بازاری نظام جهانی سرمایه) و یا رضا و خواسته خدا (تم اصلی بنیادگرایی دینی و مذهبی) سازند. هم بنیادگرایی بازار آزاد و هم بنیادگرایی دینی و مذهبی تأکید می‌ورزند که توده های مردم باید سرنوشت خوبی داشته باشند ولی این توده ها نمی‌توانند با دخالت گری خود به تعیین سرنوشت خویش نایل آیند. آن‌ها زمانی به این سرنوشت خوب (رستگاری و زندگی بهتر) نایل می‌آیند که لجام زندگی خود را در اختیار قوانین حاکم بر بازار آزاد و یا دست خدای بزرگ قرار دهند. در یک کلام، توده های مردم حق تعیین سرنوشت نداشته و سازندگان تاریخ نیستند. آن چه که به مردم حق می‌دهد یا مقررات حاکم بر بازار آزاد است و یا خواست خدا. مروری بر تاریخ معاصر جهان به ویژه در صد و بیست و پنج سال گذشته نشان می‌دهد که شکل گیری، عروج و رواج انواع و اقسام بنیادگرایی های فرهنگی (صهیونیسم، اخوان المسلمین، امت گرایی ولایت فقیه، لامانیسم، هندوتوا و...) (از یک سو و اندیشه های اولتراناسیونالیستی - شوونیستی، تباری، اتنیک، پان ایستی) از سوی دیگر همراه و به موازات بنیادگرایی بازاری نئولیبرالیسم از تبعات فاز جدید جهانی گرایی سرمایه بوده و یکی از ویژگی های شاخص آن محسوب می‌شود.

ویژه گی های دیگر فاز جدید

گلوبالیزاسیون

فاز جدید جهانی شدن که بعد از افول جنبش های رهائی بخش ملی در کشورهای آفریقا و آسیا، تجزیه شوروی و سقوط

بلوک شرق و سپس تبدیل چین توده ای و ویتنام دموکراتیک به کشورهای سرمایه داری تشدید پیدا کرده دارای ویژگی های دیگری است که بحث و تفحص درباره آن‌ها می‌تواند استراتژی های مبارزاتی چالشگران ضد نظام را موثرتر و براتر سازند. پژوهش ها و بحث ها و تبادل نظر ها در درون فوروم های جهانی و منطقه ای خدمات قابل توجهی در این زمینه انجام داده اند که در این جا به طور اجمالی به بخشی از این یافته ها و جمع بندی ها درباره این ویژگی ها می‌پردازیم:

۱ - برخلاف ادعاهای حامیان نظام، گلوبالیزاسیون (جهانی شدن = جهانی گرایی) یک پدیده جدید در تاریخ بشر نیست. قرن ها پیش از شکلگیری و رشد سرمایه داری خواست انسان ها و جوامع در جهت جهانی گرایی وجود داشته است. احداث «راه ابریشم» در اعصار گوناگون تاریخ، لزوم و خواست انسان برای مهاجرت های بزرگ مثل مهاجرت آفریقائی ها به قاره اقیانوسیه و یا مهاجرت عظیم مردمان آسیای مرکزی و سیبری به قاره آمریکا) دال بر این امر است که پیشینه گلوبالیزاسیون تاریخ طولانی دارد. ولی آن چه که باز بر خلاف ادعای حامیان نظام سرمایه گلوبالیزاسیون عصر حاضر را با جهانی گرایی عصر قدیم و در دوره پیشاسرمایه داری متمایز می‌سازد این است که گلوبالیزاسیون فعلی فقط در وجود جهانی سرمایه خلاصه گشته و مختص و محدود به حرکت آن می‌باشد. به عبارت دیگر، این فقط سرمایه است که مرز و بوم و سرحد نمی‌شناسد و در مقابل حرکت هار آن کوچکترین مانعی وجود ندارد و الا در مقابل حرکت کار و زحمت دیوارهای بلندتر و صعب العبورتر از دیوار چین در اکناف جهان بنا شده اند که توسط اولیگارش های دولتی (تابع اولیگوپولی های سرمایه) دائماً حفاظت می‌گردند که مانع مهاجرت و جهانی گرایی اجتماعی و فرهنگی انسان ها باشند.

۲ - تاریخ پانصد ساله سرمایه داری تاریخ گسترش سرمایه در سطح جهانی بوده است. این اعتقاد که گلوبالیزاسیون یک پدیده جدید در زندگی بشر بوده و در برگیرنده جنبه های مختلف و همه جانبه ای زندگی منجمله تکنولوژی و فرهنگ بشری است، خیلی خنده دار است. استعمار قاره آفریقا و هندوستان اگر جهانی گرایی نبوده پس چه بوده است؟ تسخیر قاره آمریکا در قرن شانزدهم چیزی غیر از جهانی

انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم در گرو رهبری کمونیست‌هاست



گرائی سرمایه نبوده است. ساختمان پایگاههای استعماری در قاره آمریکا با کمک تعیین کننده تجارت برده چه چیزی غیر از گلوبالیزاسیون سرمایه می‌توانست باشد؟ جهانی گرائی از همان اوان شکلگیری و تکامل خودش پایه های امپریالیستی سرمایه را بنا نهاد. مروری به تاریخ نشان می‌دهد که جهانی گرائی هیچوقت از طریق مذاکرات و مناسبات مسالمت آمیز و برابر بین مردم جهان بوقوع نیپوسته است. این تاریخ جهانی گرائی است ولی اشتباه بزرگی خواهد بود که اگر تصور کنیم که شیوه ها و ویژگی های جهانی گرائی در این مدت زمان تغییر نکرده است. چالشگران ضد نظام و نیروهای ضد گلوبالیزاسیون سرمایه نمی‌توانند به اتخاذ و ایجاد یک استراتژی مبارزاتی مناسب و موثر علیه نظام موفق گردند اگر نتوانند بر ویژگی ها و شیوه های جدید حرکت سرمایه در فاز فعلی جهانی گرائی تأکید نوزند.

۳ - گفتمان مسلط که توسط حامیان نظام سرمایه به ویژه رسانه های گروهی بین افشار مختلف مردم ترویج می‌شود بر آن است که : تغییر همیشه بهتر بوده و خود به خودی به وقوع می‌پیوندد. تغییر با این که همیشه درد آور است ولی گذرا است . بازار که همان سرمایه داری است به خودی خود تمام مسائل را در ازمدت حل خواهد کرد. جامعه و دولت نباید در امور و مقررات بازار دخالت کنند و دست نامرئی حاکم بر بازار "مقدس" بالاخره تمام مسائل منجمله بیکاری را حل خواهد کرد. این نوع سفسطه ها نه تنها حتی یک ایدئولوژی نیست بلکه صرفا خرافات سکولاریستی بوده و در نهایت چیزی غیر از تبلیغات تجاری نیست. ولی واقعیت این است که این خرافات روز و شب در رسانه های گروهی ترویج و تبلیغ شده و توسط سیاستمداران و دولتمردان مکررا بیان می‌شود تا جایی که تا این اواخر پیش از برملا شدن و رسانه تر گشتن بحران عمیق ساختاری نظام به عنوان «تینا» (آلترناتیوی دیگری وجود ندارد!) زبان زد خاص و عام بود. اوضاع جهان در سال های اخیر (۲۰۱۰ - ۲۰۰۷) دستخوش تحول قرار گرفته و بروز و ادامه بحران عمیق ساختاری سیستم به طور قابل توجهی این گفتمان خنده و درد آور را حتی در بین مردم عادی زیر سؤال برده است .

۴ - مردم در اکناف جهان همراه با چالشگران ضد نظام تلاش می‌کنند که با تعبیه و تنظیم استراتژی های مبارزاتی در

و کارگران و دیگر زحمتکشان که قربانیان اصلی این جنگ هستند چاره ای جز توسل به انقلاب و " برداشتن قدم هائی در راه سوسیالیسم " نخواهند داشت. تاریخ صحت موضع لنین را ثابت کرد. بحران نظام به شیوع گفتمان « عهد زیبا » و سپس به دوره « صلح مسلح » و متعاقبا به جنگ جهانی و بالاخره به انقلاب منجر گشت. بررسی آن چه که بعدها اتفاق افتاد از حوزه این نوشتار خارج است ولی آن چه که در اکتبر ۱۹۱۷ اتفاق افتاد به تمام معنی یک انقلاب بود که توده های مردم و چالشگران ضد نظام در مقابله با بحران سرمایه داری و جنگ به آن متوسل شدند.

در سال های بین دو جنگ ترکیب بندی امپریالیسم تغییر کرد. به عوض این که پدیده امپریالیسم مرکب از ده ها کشور امپریالیستی باشد به ترکیبی شامل چند نیروی انگشت شمار تبدیل گشت . بعد از پایان جنگ جهانی دوم آمریکا و ژاپن که در دوره جنگ رقبای اصلی بودند به متحدین همدیگر تبدیل شدند . بعد از تاسیس سازمان ناتو در سال ۱۹۴۹ ، کشورهای امپریالیستی از رقابت علیه همدیگر دست برداشته و با قبول سرکردگی آمریکا به عنوان راس نظام در مقابل دشمن مشترک خود شوروی و بلوک سوسیالیستی، صف آرائی کردند. به عبارت دیگر، در دوره جنگ سرد کشورهای امپریالیستی به منافع مشترک خود بیش تر از رقابت بین همدیگر توجه کرده و پیوسته تلاش کردند که با کمک همدیگر منافع خود را در کشورهای پیرامونی سه قاره که عمدتا پروسه استعمارزدائی را طی می‌کردند، حفظ کرده و یا آن ها را گسترش دهند .

بعد از پایان دوره جنگ سرد ترکیب بندی امپریالیسم با گسترش بیش تر گلوبالیزاسیون سرمایه در تحت بازار آزاد نئولیبرالیسم شکل نوینی را کسب کرد که به اسم امپریالیسم جمعی سه گانه (آمریکا ، ژاپن ، "اتحادیه" اروپا) معروف گشت. این ترکیب بندی جدید امپریالیستی که هسته اصلی کشورهای مسلط مرکز را در بر می‌گیرد دارای چند ویژگی چشم گیر است که حائز اهمیت می باشند. یکم این که این کشورها که عمدتا اعضای کشورهای جی ۷ را تشکیل می‌دهند با این که شوروی ناپدید گشته و خطری از سوی کمونیسم آن ها را تهدید نمی‌کند باز هم به همکاری ادامه داده و مثل گذشته به رقبای یکدیگر تبدیل نگشته اند. دوم این که اختلافات مهمی بین این کشورها در درون نهادهای بین

مقابل خطرات و خسارت هائی که بازار آزاد نئولیبرالی در فاز فعلی گلوبالیزاسیون در سراسر جهان بوجود آورده ایستادگی کرده و با ایجاد فوروم های جهانی و منطقه ای بر علیه « تینا » برخاسته و آلترناتیو خود را بر اوضاع مسلط سازند. توده های مردم و چالشگران ضد نظام چگونه می‌توانند استراتژی مبارزاتی خود را به پیش سوق داده و شرایط را برای استقرار آلترناتیو خود آماده کنند؟ به نظر نگارنده این آلترناتیو که جهان بهتری را در بر خواهد گرفت چیزی غیر از سوسیالیسم نیست. در دوره بروز و شیوع بحران عمیق ساختاری اول در سال های ۱۹۱۴ - ۱۸۷۳ نیز آلترناتیوی که مردم در نتیجه مبارزاتشان تعبیه و تنظیم کردند همان سوسیالیسم بود. آلترناتیوی که مردم جهان در پرتو ظهور بحران عمیق کنونی در فکر ایجادش هستند نیز سوسیالیسم خواهد بود. ولی سوسیالیسمی که اجداد ما به عنوان یک آلترناتیو در آغاز قرن بیستم تعبیه و تنظیم نمودند با سوسیالیسمی که چالشگران ضد نظام تلاش می‌کنند که در طول قرن بیست و یکم بنا کنند تفاوت های آشکار و مهمی خواهد داشت. باید شکل و شمایل پدیده امپریالیسم در عصر فاز جدید گلوبالیزاسیون مورد بررسی و بحث قرار گیرند تا با این تفاوت های آشکار آشنا شویم.

تفاوت هادترکیب بندی امپریالیسم

یکی از ویژگی های امپریالیسم در بیش از صد سال گذشته خصلت رقابت بین نیروهای امپریالیستی در سطح جهان بوده است و پیشینه این رقابت که عموما پی آمدهای نکبت بار و خانمان سوز برای خلق های جهان به ویژه در کشورهای سه قاره داشته است به قرون شانزده و هفده می‌رسد . رقابت های خونین امپراطوری های استعمارگر اسپانیا و پرتغال علیه هلند در قرن هفدهم، رقابت های امپراطوری انگلستان و فرانسه علیه همدیگر در قرون هیجدهم و نوزدهم و رقابت های آلمان و ژاپن علیه دیگر امپریالیست ها در نیمه اول قرن بیستم نمونه های تاریخی مهمی از این خصلت رقابت در وجود پدیده سرمایه داری و به خصوص درفاز امپریالیسم است. این رقابت در ربع آخر قرن نوزدهم به خصلت اصلی در روابط کشورهای امپریالیستی تبدیل گشت. بر این اساس بود که لنین در آغاز قرن بیستم به درستی اعلام کرد که این رقابت ها نظام سرمایه را به سوی جنگ سوق خواهد داد



این امپریالیسم سه سره که هرم نظام جهانی را تشکیل می‌دهد بدون یک دولت جهانی چگونه می‌تواند به ویژه در فاز بحرانی عمیق کنونی خود به بقای خود ادامه دهد. این تضادها یعنی وجود اقتصاد جهانی سرمایه داری و فقدان یک دولت جهانی از یک سو و در بستر مرگ افتادن نظام به خاطر تعمیق بحران ساختاری از سوی دیگر به چالشگران ضدم نظام فرصت داده که با گسترش فوروم های جهانی و منطقه ای به موازات بسیج میلیونی بیکاران نیروهای کار و زحمت به عروج امواج رهائی در جنوب به ویژه در کشورهای آمریکای لاتین، دامن بزنند.

ن. ناظمی - دیماه ۱۳۸۹



▶ المللی مثل بانک جهانی، صندوق بین المللی پول، سازمان تجارت جهانی و...، دیده نمی‌شوند. به عبارت دیگر در مدیریت اقتصادی نظام جهانی بین این کشورها رقابت تضعیف شده و این نهادها در واقع سازمان های جهانی نبوده بلکه به عنوان محمل های جهانی کشورهای مسلط مرکز اندیشیده و عمل می‌کنند. در پرتو این ترکیب بندی جدید چند پرسش مطرح است که بررسی آن‌ها مهم هستند: چرا جهان فعلی به این شکل درآمده و چرا ما در این موقعیت قرار داریم؟ آیا وضع و شکل جهان فعلی و ترکیب بندی کنونی امپریالیسم بدین معنی است که هیچ تضادی بین کشورهای مسلط مرکز وجود ندارند؟ اگر تضادهایی وجود دارند آن‌ها با تضادهای دوره های پیشین که در آن‌ها کشورهای امپریالیستی در رقابت با همدیگر بودند، چه تفاوت هائی دارند؟ و بالاخره این تضادها اگر وجود داشته باشند چه تأثیری در روابط شمال و جنوب (کشورهای مسلط مرکز و کشورهای پیرامونی) خواهند داشت.

استنباطات چالشگران ضدم نظام که به فوروم های جهانی تعلق دارند این است که نظام جهانی سرمایه وارد فاز جدیدی شده که بحران عمیق ساختاری کنونی نظام انعکاس آن است. در این فاز جدید که به ویژه بعد از پایان دوره جنگ سرد برملاتر و شفاف تر گشته، سرمایه داری خواهان یک سطح بالاتری از تمرکز سرمایه است. از پیش از جنگ جهانی اول تا حدودا چهل سال پیش (نیمه اول دهه ۱۹۷۰) سرمایه انحصاری محتاج بازارهای بزرگی بود که دائما درهایشان به سوی آن باز باشد. در نتیجه جهان به مناطق مستعمره و نیمه مستعمره و حوزه های نفوذ بین امپریالیست ها تقسیم گشته بود. این وضع که بعد از برگزاری «کنگره برلین» در ۱۸۸۴ و تقسیم آفریقا بین کشورهای امپریالیستی رسمی تر و استحکام یافت نزدیک به هشتاد سال دوام آورد. بر اساس این تقسیم بندی ها و وجود حوزه های نفوذ کشورهای امپریالیستی به رقابت های خود علیه یکدیگر می پرداختند.

اما در فاز فعلی گلوبالیزاسیون، نظام جهانی سرمایه اولیگوپولی های مالی انحصاری برای این که به رشد خود ادامه دهند باید به کلیت بازار بدون توجه به حوزه های نفوذ دسترسی داشته باشند. آن‌ها در این فاز از جهانی گرائی خواهان ایجاد «بازار آزادی» به وسعت کره خاکی هستند. به عبارت دیگر این اولیگوپولی ها

میدان کارزار رقابت ها را دیگر به مناطق و حوزه های نفوذ محدود نساخته بلکه آن‌ها را درسطح جهانی به پیش می برند. اما این اولیگوپولی ها در ضمن به یک سیستم جهانی نیز احتیاج دارند که پروژه خود را به پیش ببرند. این دگرذیبی در ساختمان و شکل امپریالیسم باعث گشته که کنترل کامل اولیگوپولی های انحصاری مالی بر روی دولت های کشورهای مرکز و کشورهای پیرامونی بوجود آید. در محاسبات چالشگران ضدم نظام در گستره تعبیه و تنظیم استراتژی های مبارزاتی نباید به این نکته کم بها داده شود. به عبارت دیگر برای این که مقاومت و مبارزه هر چه بیش‌تر موثر و بُرا به پیش رود، باید به این فاکت کلیدی توجه کرد که امپریالیسم دوره بعد از جنگ سرد به صورت پیکان سه سره (آمریکا، ژاپن، اتحادیه اروپا) عمل می‌کند و در این ترکیب بندی آمریکا در راس این هرم و کشورهای «ناتو»، «جی ۷» به اضافه یک» و کشورهای جی ۲۰ به ترتیب شرکا، متحدین و دوستان این نظام جهانی تر شده محسوب می‌شوند. آیا این ترکیب بندی جدید در شکل امپریالیسم به این معنی است که بین این قدرت های بزرگ تضادی وجود ندارد؟

تعداد قابل توجهی از مارکسیست ها بر آن هستند که لیستی از تضادها بین این قدرت ها که هسته های اصلی و فرعی این نظام سه سره را در بر می‌گیرند، وجود دارد. حتی ناظرین و تحلیلگران بر رشد و افزایش آن‌ها تأکید هم می‌ورزند. ولی اکثر این ناظرین و تحلیلگران به ویژه مارکسیست ها، موافق هستند که ماهیت این تضادها در مقام مقایسه با ماهیت تضادهای موجود در بین امپریالیست ها در ادوار گذشته تفاوت دارد. باید به این نکته مهم توجه کرد که اساساً آن چه که جهانی شده سرمایه است. یعنی ما امروز در جهان «اقتصاد جهانی» داریم ولی از وجود «دولت جهانی» خبری نیست. تاریخ پانصد ساله سرمایه داری نشان می‌دهد که سرمایه داری بدون دولت نمی‌تواند به موجودیت خود ادامه دهد. با افول و نابودی یکی عمر دیگری نیز به پایان می‌رسد. ادعای بی اساس به ویژه نئوکان ها و نئولیبرال ها که سرمایه داری می‌تواند با ایجاد بازاری به پهنای این جهان به زندگی زالووار خود ادامه دهد در بهترین شکلش یک تبلیغات وارونه است. نتیجه این که چالشگران ضدم نظام که اکثراً در درون فوروم های جهانی فعالیت می‌کنند، باید به این پرسش کلیدی جواب بدهند که

**بجز نوشته هایی که
با امضای تحریریه
منتشر می گردد و
بیانگر نظرات
حزب رنجبران ایران
می باشد، دیگر
نوشته های مندرج
در نشریه رنجبر به
امضا های فردی است
و مسئولیت آنها با
نویسندگانشان
می باشد.**

در جبهه جهانی... بقیه از صفحه آخر

مشغولیتی درموردحفاظت از محیط زیست به منظور نجات نوع بشر از خطرات قریب الوقوع نداشتند. ولی برای خروج پرزحمت آمریکا از قبول هرگونه تصمیم مثبتی، تمام کوشش خود را به کار بستند. اشتباه است که انتظار بیشتری از آن کمپرادورها می داشتیم. اما باوجوداین خیانت هیئت نماینده گی هندوستان، اجلاس کانکون قابل نجات نبود. اکنون نوبت انجام این شو در سال آینده در دوربان است.

درحالی که این درام زیست محیطی بدون نتیجه ی قابل لمسی ادامه می یابد، دانش مندان سراسرجهان تاکید می کنند که تاثیرات زیان آوریست محیطی روزبه روز شدیدتر در اطراف ما جریان می یابند. حتا انتشارات کورپوراسیونها مجبور شده اند جائی برای این امر درنوشته ها در نظر بگیرند. هنوز آمریکا و دیگر قدرتهای امپریالیست حاضر به پذیرفتن اهمیت تغییر در مصارف شان و طرز زنده گی شان برای هم راه شدن با آن نیستند. مثل هر چیز دیگر، آنها می خواهند بار این امر را به پشت خلقهای ستم دیده جهان بیاندازند. در نتیجه مهم ترین مبارزه در این راه، مبارزه علیه آمریکا و دیگر قدرتهای امپریالیست است تا چشم انداز رشد را که به نابودی محیط زیست و حیات اکثریت مردم می انجامد، عوض کنند.

آن چه که مکررا ثابت شده این است که نماینده گان اکثر دیگرکشورها به خاطر خصوصیت کمپرادوری شان حاضر به انجام این کار نیستند. نتیجتا باوجودی که هر سال این دیدار جهانی روی می دهد، توافق مثبتی برای مقابله با وضعیت نگران کننده حاصل نمی شود. آن چه که در هر دیدار سران برای محیط زیست اتفاق می افتد، مشابه اتفاقات در دیدارهای قبلی سران در مورد سلاحهای هسته ای است. امروز، مذاکره برای اعلام از بین بردن سلاحهای هسته ای، توسط قدرتهای اتمی صورت نمی گیرد. برعکس، تمامی آنان برای ساختن سلاحهای اتمی متکامل تر فعال هستند. درچنین وضعیتی بیش از پیش کشورهای دیگری به سلاح هسته ای مجهز می شوند. به جای جلوگیری از گسترش سلاحهای هسته ای، اشاعه ی این سلاحها صورت می پذیرد.

ما را مجبور ساخته اند که در وضعیت فاجعه ی اتمی به سربریم. کم ترراجع به از بین بردن سلاحهای هسته ای صحبت می شود تا حد بودن اوضاع جدی گرفته نشود. به طرز مشابهی، هر سال دیدار محیط زیستی

ترتیب داده می شود. راجع به خطرناک شدن وضعیت زیست محیطی صحبت می شود. ولی کشورهایی که بیشترین صدمه را به محیط زیست می زنند حاضر به کم کردن انتشار گاز کربنیک و یا استفاده از موادانرژی زای فسیلی نیستند. لذا مذاکرات بدون رسیدن به هدف ادامه می یابند. در این میان بسیاری ازکشورها تخریب محیط زیست شان را افزایش می دهند و راه حل مسئله را بفرنج تر می سازند. ما را آماده می کنند تا با فاجعه ی دیگری مواجه شویم...

بدون شک، نظام سرمایه داری بعد از به وجود آمدن و هژمونی یافتن اش در دوتاسه قرن ثروت فروانی را آفریده و باعث رشد عظیم نیروهای تولیدی شده است. اما هم راه این باعث به وجود آمدن نیروهای ویرانگری شده است که قادر به نابودی صدها بار جهان هستند. به نام توسعه، ویرانی درست می کند. تنها مارکسیسم است که می تواند با تحلیل علمی این وضعیت راه برون رفت را نشان دهد. اما باوجودی که مارکسیستها قدرت را به دست گرفتند و برای توسعه آلترناتیوی، ابتکارات جدیدی طی چند دهه زدند، و باوجود عناصر مثبت در تجربیاتشان، ثابت شد که مدلهای به کار گرفته شان گسستی کیفی نسبت به مدلهای سرمایه داری نبوده و به شکست کشانده شدند. بدین ترتیب، وظیفه درمقابل نوع بشر عبارت است از یافتن مدل کیفی جدیدی که از مدل توسعه ی ویران کننده ی نظام بربرمنش سرمایه داری امپریالیستی متفاوت باشد. چنین وظیفه ای را تمامی کسانی که در فکر آینده ی بشر هستند در برابر خود دارند.

بپذیریم که راه پیمائی طولانی در پیش رو داریم. ما بدین منظور در هر مبارزه، هر چند کوچک هم که باشد، باید شرکت کنیم و متحداً گام برداریم.



از سایت زبان های
خارجی حزب رنجبران
ایران دیدن کنید!

http://www.ranjbaran.org/01_english

ویکیلیکس... بقیه از صفحه آخر

کننده باشد مخصوصاً، وقتی که متخلفین دولتی تقریباً همیشه از این جنایاتشان مجازات نمی بینند...»

«بنابراین، شرم بر اوپاما، اریک هولدر و تمام کسانی که با ابتذال دم از بی عیبی، کمال، عدالت و مسئولیت در پاسخ گویی می زنند. حال آنکه، به جنایتکاران و شکنجه گران اجازه می دهند در سطح کره زمین آزادانه به زندگی ننگیشان ادامه دهند... مردم آمریکا باید بیش از حد برانگیخته و عصبانی بشوند که دولت آنها ملتی را که به آزادی، عدالت، برابری و احترام به حقوق بشر معروف بود را به مردابی که از جنایتکاری، پنهانکاری، بی عدالتی و دورویی هایش لذت می برد فرو برده است.»

آیا عجیب و غریب نیست که مفسر پروادائی بگوید که کابینه اوپاما در جهت غلط تاریخ قرار گرفت. بیشتر رسانه های ما خواستار شکار جولیان آسانژ، رهبر ویکیلیکس می باشند - یا بعضی از سیاستمداران تشنه به خون خواستار مرگ او هستند. رسانه های تحت کنترل شرکتهای انحصاری و دولت بیمناک و نگرانند از چالشی که ویکیلیکس برایشان مهیا ساخته است. شاید، آنها عمیقاً به آن واقفند، هم چنانکه دیکنز اظهار داشت، «هیچ چیز نیرومند تر از حقیقت ساده نیست.»

به عنوان بخشی از تقلایشان برای سیاه جلوه دادن ویکیلیکس و آسانژ، در تفسیر هوشمندانه ی آخر هفته سعی شد که اهمیت اسناد سری منتشر شده توسط جولیان آسانژ را خیلی متفاوت و به مراتب کم سروصداتر از اوراق ارتش آمریکا که توسط دانیال الزبرگ در سال ۱۹۷۱ منتشر شد، تصویر کنند. دانیال الزبرگ این نظریه «اوراق ارتش آمریکا خوب، و اسناد ویکیلیکس بد» را شدیداً مردود می شمارد. او ادامه می دهد، «این تنها پوششی است برای افرادی که نمی خواهند اقرار کنند که آنها کلاً مخالف هرگونه افشاگری حتی گمراه کننده ترین، سری ترین سیاست خارجی هستند. حقیقت این است که در حال حاضر هرگونه حمله ای که به ویکیلیکس و جولیان آسانژ می شود، در آن زمان بر علیه من به خاطر انتشار اوراق ارتش آمریکا می شد.»

انگیزه ی منبع گزارش دهنده به ویکیلیکس، سرباز ارتش، برادلی مانینگ، مشاهدات او در مورد تجاوز به حقوق مردم توسط پلیس عراق بوده، و خواندن مطالبی از این دست و بدتر از آنها در گزارشات رسمی، این

طبقه کارگر و احزاب کمونیست مدافع راستین محیط زیستند



بُود: «من فعالانه درگیر کاری بودم که کاملاً با آن مخالف بودم... برای این که شما به عنوان مردم نمی توانید بدون اطلاعات تصمیم آگاهانه بگیرید»، اضافه بر این که او امیدوار بود که بحث، مناظره و رفرم را در سراسر جهان دامن بزند.

هیچ چیز نمی تواند به فکر خطور کند که انگیزه ویکیلیکس/آسانز متمایز باشد. مسلم اینکه، مادران از عادل ترین ناظران نیستند. در عین حال، با آنچه که ما تا به حال از رفتار آسانز مشاهده کردیم، حلقه ای از حقیقت در تذکرات مادر آسانز در مصاحبه اخیرش با روزنامه استرالیایی به چشم می خورد. او به این طریق بیان می کند: «زنده بودن به چیزی که به آن معتقد هستی و ایستادگی در مقابل حملات و حق کشیها امر خوبی است... او می بیند که کاری را که انجام می دهد به عنوان کار خوبی در دنیا است، جنگی است علیه دشمنان مردم.»

این اظهار ممکن است نااندازه ای آرمانگرایی باشد ولی، آسانز و شرکایش عکس این و تحت عناوینی نظیر گرفتار تاریکی جهل شدن معرفی می شوند. روابط عمومی ارتش، جیاف مورل و حتی دادستان کل، اریک هولدر، پنهاناً به طور کم مایه ای تهدید به برداشتن گامهایی در ورای صلاحیت قضائی می کنند، احتمالاً جان آسانز در خطر می باشد.

رسانه ها: یک بار دیگر، پاسخ کلیدی به این مسئله رسانه ها می باشند. هیچ کس بهتر از مانسنور رومرو از ال سالوادور، کسی که درست قبل از به قتل رسیدنش، ۲۵ سال پیش نگفته است. او هشدار می داد، «فساد رسانه ها بخشی از واقعیت تلخ ما است، و این همدستی در جرم با حکومت ثروتمندان را بر ملا می سازد.» به طور غم انگیزی، این در مورد رسانه های امروز ما نیز در آمریکا صحت دارد.

سؤال اساسی و مهم این نیست که آیا مردم آمریکا می توانند «حقیقت را جذب کنند.» ما معتقدیم که آنها می توانند. چالش اینجا دسترسی آنها به حقیقت رک و بی پرده است که بتوانند خود به نتیجه گیری برسند— کشمکش است با در نظر گرفتن تسلط رسانه های اصلی، بیشتر آنها زمینه را برای تبلیغات منفورآمیز جهت بی اعتبار کردن آسانز و ویکیلیکس فراهم کردند.

تا به حال، سؤال این که آیا آمریکائیا می توانند «حقیقت را جذب کنند»، بیشتر آکادمیک بود تا اساساً یک تجربه. برای اینکه، آمریکائی ها خیلی کم به حقیقت دسترسی داشتند. اکنون، به هر حال، با

افشاگری ویکیلیکس آنها به این تجربه دسترسی پیدا کردند. فی الواقع، پیام های سری که از ارتش و دولت فدرال توسط ویکیلیکس فاش شد، تماماً و واقعاً «اساساً حقیقی» هستند.

چگونه باید شهروندان آمریکائی را آگاه کرد؟ به عنوان گامی در آن جهت، در تاریخ ۲۳ اکتبر، ما «اعضای سازمان سام آدمز برای صحت در جاسوسی (یا خبر گیری)» (درپائین رجوع کنید) جایزه سالانه مان را به جولیان آسانز اهداء کردیم. او این افتخار را پذیرفت «از جانب منابعی که بدون آن همکاری و کمک ویکیلیکس اهمیتی نمی داشت». موقع اهداء این جایزه، ما ملاحظه کردیم که انسانهای بی شماری در سراسر جهان خود را عمیقاً مدیون حقیقت گوئی مثل ویکیلیکس و منابع اشان می دانند.

شرح کوتاه: سازمان سام آ د مز گروهی از همکاران پیشین سازمان جاسوسی آمریکا (سیا) و سایر ستابندگان تحلیل گران آگاهی (یا اطلاعاتی) سابق، می باشند. سام آ د مز کسی است که سرمشق آنهاست که آرزوی داشتن شجاعت در حقیقت گوئی در مقابل قدرت رادارند.

سام علیه قدرت در مورد تجاوز به ویتنام حقیقت را گفت و به خاطر محترم شمردن خاطره اش، هر سال جایزه ای به کسی که مثل سام آ د مز در شجاعت، مقاومت و از خودگذشتگی، سرمشق باشد، اعطاء می گردد - بدون ترس از پی آمدش. دریافت کنندگان پیشین شامل:

کالین رائل از FBI

کاترین گان از سازمان جاسوسی انگلیس

سبیل ادموندز از FBI

کریگ مورای، سفیر پیشین انگلیس در ازبکستان

سام پراونس، افسر پیشین ارتش آمریکا

برانک گرو، افسر عالی رتبه اطلاعات ارتش دانمارک

لری ویلکرسون، سرهنگ بازنشسته ارتش آمریکا

جولیان آسانز، ویکیلیکس

«هیچ چیزی پنهان نشده که آشکار نشود، هیچ چیز پنهان نیست که نشود از آن مطلع شد، همه ی چیزی را که شما در تاریکی (یا پنهانی) گفتید، در روز روشن مطرح می گردد، هر چیزی را که در اطاقهای در بسته بیخ گوشی می گفتید، از بالای پشت بامها جازده خواهد شد.» -

Luke ۱۲ - ۲ - ۳

شرح ذیل جایزه های پیشین و شرکای دیگر

که اعلامیه فوق را امضاء کردند، می باشد که بعضی از آنها حاضر به مصاحبه هستند:

دانیل الزبرگ

تحلیلگر پیشین دولت آمریکا، الزبرگ اسناد محرمانه ارتش آمریکا را فاش کرد، تاریخ سری دولت در مورد جنگ ویتنام به نیویورک تایمز و دیگر روزنامه ها را در سال ۱۹۷۱ برای چاپ ارائه داد. او ستایشگر سام آ د مز بود زمانی که هردو در مورد ویتنام با هم کار می کردند، در مارس ۱۹۶۸ بعضی از تحلیلهای دقیق سام آ د مز در نیویورک تایمز فاش شد که سبب گسیل ۲۰۶ هزار نیروی تقویتی به ویتنام جنوبی و گسترش جنگ به کشورهای همسایه در آن زمان شد.

فرانک گرو

گرو، تحلیلگر اطلاعاتی سابق دانمارکی، به خاطر دادن اسناد سری به مطبوعات در مورد اینکه نخصت وزیر دانمارک (در حال حاضر دبیرکل ناتو) نسبت به هشدارها در مورد عدم وجود مدرک زنده ای از تسلیحات گشتار جمعی در عراق بی اعتنائی کرد در کوپن هاگ، دانمارک به زندان افکنده شد.

کاترین گان

گان، کارمند سابق دولت انگلستان به خاطر درز دادن اطلاعات سری آمریکا قبل از وقوع تجاوز به عراق، به مدت دو سال به زندان افکنده شد. نوشته ی وی اشاره بر این دارد که ایالات متحده آمریکا موج عظیم جاسوسی علیه هیئت نمایندگان سازمان ملل متحد را در اوایل سال ۲۰۰۳ به موجب تصویب قطعنامه برای جنگ با عراق به راه انداخت. یاد داشتی که به بیرون درز پیدا کرده است،... توسط یک روزنامه انگلیسی بنام آبزور در تاریخ دوم مارس ۲۰۰۳ منتشر شده است. این خبر مهمی در قسمتهائی از جهان بود ولی، در ایالات متحده آمریکا از آن تقریباً حرفی به میان نیامد. سپس ایالات متحده آمریکا موفق به به دست آوردن قطعنامه تصویب شده برای جنگ از جانب سازمان ملل متحد نشد ولی، هنوز اقدام به تجاوز به عراق نکرده بود.

دوید مک میچل

مک میچل عضو سابق سازمان جاسوسی (سیا) می باشد. او در سالهای ۸۰ زمانی که به این نتیجه رسید که سازمان جاسوسی (سیا) اطلاعات را در مورد آمریکای لاتین به خاطر دلایل سیاسی تحریف می

کند، استعفا داد. او عضو اطلاعات ارتشهای حرفه ای سابق می باشد.

ری مک گاورن

مک گاورن برای ۲۷ سال تحلیل گر سازمان سیا بود. وظائف او شامل آماده کردن و دادن گزارش خلاصه شده ی مسائل روزمره به رئیس جمهور و داشتن کرسی ریاست ارزیابیهای اطلاعاتی ملی بوده است. او مسئول گروه اطلاعات ارتشهای حرفه ای سابق بود.

کریگ مورای

مورای، سفیر سابق انگلیس در ازبکستان، به خاطر مخالفت با شکنجه ی ازبکها برای به دست آوردن «اطلاعات» در مورد «تروریسم» از کار اخراج شد. وقتی که مورای جایزه سام آدامز را دریافت کرد گفت، «من ترجیح می دهم که بمیرم تا این که اجازه دهم فردی به خاطر افزایش امنیت بیشتر برای من تحت شکنجه قرار گیرد.» مراقبین ملاحظه کردند که مورای همان طور مورد تحقیر قرار گرفت که درحال حاضر جولیان آسانژ مورد بی اعتبار شدن قرار می گیرد.

کالین رالی

رالی، مأمور اختصاصی سابق و بخش شورائی اف بی آی بود، کسی که در گزارش ماه می ۲۰۰۲ خود قصورهای اف بی آی را قبل از ۹/۱۱ توضیح داد، در مجله ماهانه تایمز به عنوان یکی از «افراد نامی سال» ۲۰۰۲ شناخته شد. او اخیراً با کس دیگری در روزنامه لوس آنجلس تایمز نوشت که تحت عنوان «ویکیلیکس و ۹/۱۱: چه می شد اگر بازجو کنندگان ناامید تصمیم می گرفتند که طوری اطلاعات رابه بیرون درز بدهند که علیرغم میل مافوق آنها که خواهان مهارش بودند، شاید حملات تروریستی دفع می شد؟»

لری ویلکرسون

ویلکرسون، سرهنگ بازنشسته ارتش آمریکا، رئیس ستاد ارتش سابق آمریکا در دوره کولین پاول، کسی که تحت عنوان «دسیسه و توطئه چینی-رامسفیلد» به انتقاد پرداخت.

به نظر ما درحال حاضر، با عکس العمل تعدادی از سازمانهای دولتی و پلیسی که حکم بازداشت را برای جولیان آسانژ صادر کرده اند، یا فراخواندن مرگ او (همچنانکه یک مشاور نخست وزیر کانادا در تلویزیون اظهارداشت)، این سازمانها و افراد تنفر

خودشان نسبت به دموکراسی، روشننگری و آزادی برای رساندن اطلاعات را از خود نشان می دهند. عکس العمل آنها در این مورد می تواند بی اعتبار بودن حقانیت آنها را در «حاکمیت» شان نشان دهد. اگر گماشتگان پلیسی قرار است به اصطلاح «محافظ و خدمتگزار» باشند، پس چرا آنها در پی «کیفردادن و واژگون ساختن» آنها هستند که حقیقت پنهان را افشا می کنند؟ بار دیگر، این برای آنهاست که دقیقاً به ماهیت دولت انحصارات سرمایه پی برده اند و مخصوصاً به پدیده مدرن نظامی گری داخلی جامعه وبی مصرف کردن حقوق و آزادیهای اجتماعی واقفند، تعجب آور نیست. در هر صورت، این وقایع در مقابل چشمان مردم تمام جهان قرار گرفته اند، مردمی که خود نظاره گر این وقایع هستند.



ازهر دری سخنی

خلاصه ای از مقالاتی که در زیر می آید جهت دادن عطف توجه خواننده گان عزیز رنجبر به نظرات دیگران است و ضرورتاً این نظرات مواضع رسمی حزب نمی باشند. هیئت تحریریه

هشدار ویکیلیکس در مورد هائیتی

مارک ویسبروت - ۱۷ دسامبر ۲۰۱۰

تمرکز بحثها در مورد ویکیلیکس به راستی بسیار ساده است. از میان تمامی دولتهای جهان، دولت آمریکا بزرگ ترین خطر برای صلح و امنیت در جهان است. این برای هرکسی که به داده ها با واقع بینی اندک توجه داشته باشد، واضح می گردد. جنگ در عراق صدها هزار و به احتمال قوی بیش از یک میلیون قربانی گرفته است. این جنگ کاملاً غیر ضروری و غیر قابل توجیه و متکی بر دروغ بود. اکنون آمریکا

در جنب و جوش برای درگیری نظامی با ایران است.

همان طور که لاورانس ویلکرسون رئیس دفتر سابق کولین پاول طی مصاحبه ای اخیراً اشاره داشت، از نظر آماده سازی جنگی علیه ایران، در سطح ۱۹۹۸ آماده سازی جنگ علیه عراق قرار داریم.

براین اساس، با در نظر نگرفتن صدمات عظیمی که واشنگتون به رشد اقتصادی کشورهای درحال رشد می زند (توسط نهادهائی مانند صندوق بین المللی پول و سازمان تجارت جهانی)، یا به محیط زیست، روشن است که هر اطلاعاتی که روی «دیپلوماسی» آمریکا نوریباندازد، بیش از حد مفید است. این امر کمک می کند تا جان میلیونها نفر نجات داده شوند.

شما شاید خبر داشته باشید یانه. لولا داسیلوا رئیس جمهور برزیل، که در ماه مه قبل تلاش کرد تا درگیری با ایران صورت نگیرد، خشم واشنگتون را برانگیخت. به همین دلیل بود که او «هم بسته گی» خود را با پایه گذار ویکیلیکس، ژولیان آسانژ مبارز اعلام نمود، علیرغم این که برخی از گزارشات ویکیلیکس برای دولت وی خوش آیند نبود.

موضوعی در سیاست خارجی آمریکا را که ویکیلیکس کمک کرد تا روشن شود، و رسانه های عمده آگاهانه نادیده گرفتند، اشغال هائیتی است. در سال ۲۰۰۴، ژان برتران آریستید رئیس جمهور منتخب به صورتی دموکراتیک، برای دومین بار به کمک دولت آمریکا برانداخته شد. کارمندان دولت قانونی به زندان انداخته شدند و هزاران نفر از طرف دارانش کشته شدند.

کودتای هائیتی، گرچه تکرار براندازی آریستید در سال ۱۹۹۱ بود، اما بسیار شبیه تلاش برای انجام کودتا در ونزوئلا در سال ۲۰۰۲ بود - که آمریکا در تمامی آنها دست داشت. حتا برخی از عوامل آمریکا در واشنگتون در همه ی این کودتاها شرکت داشتند. اما کودتای ونزوئلا ناموفق شد، از جمله به این دلیل که تمام دولتهای آمریکای لاتین اعلام کردند که دولت کودتا را به رسمیت نخواهند شناخت.

در مورد هائیتی، واشنگتون از اشتباهاتش در ونزوئلا درس گرفت و برای حکومت غیرقانونی از قبیل حامیانی را جمع کرد. قطعنامه ای یک روز بعد از کودتا توسط سازمان ملل تصویب شد و نیروهای سازمان ملل به رهبری برزیل وارد هائیتی شدند. این ماموریت هنوز هم تحت رهبری برزیل است و نیروهای بسیاری از دولتهای آمریکای لاتین اعم از چپ و یا مرکز

امر حق از پشتیبانی اکثریت مردم برخوردار است

و ارتجاعی نسبت به زنان در حکومت اسلامی!

امام جمعه تویسرکان و گند کاری او

پخش فیلم - رابطه ی - جنسی یک روحانی با یک زن، که ظاهر ن هر دو متاهلند، باعث ناخشنودی - سران - مملکتی شده است؛ و از آن جا که طبق - قوانین - کیفری - ایران، مجازات زنا کنندگان، سنگسار و اعدام است، قوه ی قضاییه برای از سر گذراندن این بحران، با چالشی جدی رو به رو خواهد بود.

حجه السلام والمسلمین حسن گلستانی رئیس ستاد اقامه نماز شهرستان تویسرکان و از اعضای هیات امنای ستاد ائمه جمعه و جماعات استان همدان (نهادی که منصوب مستقیم مقام رهبری است) در هفته گذشته به یکی از خیر سازترین روحانیون کشور تبدیل شده است.

بعضی از پایگاههای اینترنتی آن را به یک بمب خبری در تویسرکان تشبیه کرده اند.

شهر «تویسرکان» جمعیتی بالغ بر ۲۵ هزار نفر، در جنوب کوه الوند و شهر همدان واقع شده است.

این هم اظهارات این حاج اقا بعد از رسوا شدن:

ملت عزیز و همیشه در صحنه ی ایران، من نیز صحنه را دیدم و باید عرض کنم که صحنه به هیچ وجه ساختگی نبود اما این اقدام بنده به هیچ وجه عمل زنا ی محصنه محسوب نمی شود زیرا آن خانم در آن لحظه قانونا و شرعا همسر بنده بود.

زنی که شما در صحنه مشاهده کردید، فاطمه رجب زاده نام دارد که هم اکنون همسر قانونی و شرعی آقای غلامعلی الهه زاده می باشد که این آقا از کارمندان دفتر من هستند.

مدتی پیش آقای الهه زاده بر اثر موضوعی از دست خانم رجب زاده خشمگین می شود و در هنگام خشم همسر خویش را سه طلاقه می کند اما پس از این که خشمش فروکش می کند از کرده ی خویش پشیمان می شود و بار دیگر از خانم رجب زاده تقاضای ازدواج می نماید.

بر اساس قوانین شرعی شخصی که همسر خویش را سه طلاقه کرده دیگر نمی تواند با وی ازدواج کند مگر این که کس دیگری با وی ازدواج نموده و سپس وی را طلاق دهد که در اصطلاح فقهی به این شخص محلل گفته می شود یعنی کسی که حلال

دلیل است که مینوستاه (نیروهای سازمان ملل در هائیتی - م) هنوز به اشغال کشور ادامه می دهد، بیش از ۶ سال بعد از کودتا، بدون انجام ماموریتی به جز جای گزین کردن ارتش منفور هائیتی به مثابه یک نیروی سرکوب گر - کاری که آریستید انجام داده بود.

کسانی که سیاست خارجی آمریکا را درک نمی کنند می پندارند که کنترل هائیتی برای واشنگتون اهمیت ندارد، چون که هائیتی کشوری فقیر است و معادن و منابع استراتژیک هم ندارد. اما آن گونه که گزارشات ویکیلیکس نشان می دهند، واشنگتون این گونه عمل نمی کند. از نظر وزارت خارجه و متحدانش، این یک بازی بی رحمانه ی شطرنج است و هرپایه اهمیت خود را دارد. هر جا که ممکن شود باید دولتهای چپ را از قدرت برکنار نمود؛ و فقیرترین کشورها - نظیر هندوراس در سال گذشته - بهترین هدفها به شمار می آیند. یک دولت منتخب دموکراتیک در هائیتی، با توجه به تاریخ و آگاهی مردم اش، اجبارا دولتی چپ خواهد بود که با سیاست خارجی آمریکا و ترجیحاتش در منطقه هم راه خواهد شد. لذا دموکراسی غدغن است.

هزاران نفر از مردم هائیتی علیه انتخابات قلابی و نقش مینوستاه که باعث شیوع وبا شده و بیش از ۲۳۰۰ نفر تا به حال جان سپرده اند و ممکن است هزاران نفر دیگر نیز در ماههای آینده بمیرند، دست به اعتراض زدند. ارزیابی از شیوع سریع وبا این است که این، شاید نتیجه ی اهمال جنایت کارانه بزرگ نیروهای سازمان ملل از طریق ریختن اشغال و مدفوع در رودخانه آرتیبونیت بوده است. این هم دلیل مهم دیگری است که نیروهای اشغال گر باید هائیتی را ترک کنند.

اشغال هائیتی سالانه ۵۰۰ میلیون دلار خرج برای سازمان ملل دارد. وقتی که سازمان ملل قادر نیست یک سوم این مبلغ را برای مبارزه با شیوع بیماری وبا بپردازد که توسط نیروهایش رخ داده و نمی تواند آب تصفیه شده در اختیار مردم قرار بدهد چرا می خواهد مخارج نیروهایش را به ۵۸۰ میلیون دلار برساند.

زمان آن رسیده است که دولتهای مترقی آمریکای لاتین دست از اشغال بردارند، که علیه اصول خودشان و اعتقاداتشان و علیه خواست مردم هائیتی است.

* * *

نمونه ای از برخورد کالانی

نظریبولیوی، آرژانتین و اوروگوئه در آن جا هستند. نیروهای شیلی، پرو و گواتمالا نیز به آنها پیوستند.

آیا این دولتها حاضر به فرستادن نیرو به ونزوئلا می شدند چنان چه کودتا موفق می شد؟ به طور روشنی آنها چنین حرکتی را نمی پذیرفتند چون که اشغال هائیتی دیگر قابل توجیه نیست. دولتهای مترقی آمریکای جنوبی قویا مخالف سیاست خارجی آمریکا در منطقه و جهان هستند، و برخی از آنها مرتبا لغتهای امپریالیسم و امپراتوری را در معرفی واشنگتون به کار می برند. آنها نهادهای جدیدی مثل UNASUR درست کرده اند تا مانع از سوء استفاده ی آمریکا شوند. بولیوی در سپتامبر ۲۰۰۸ سفیر آمریکا را اخراج کرد به این دلیل که در امور داخلی کشور دخالت می کرد.

آیا به خاطر این که مردم هائیتی فقیر و سیاه پوست هستند اساسی ترین حقوق بشر و حقوق دموکراتیک آنها پای مال می شود؟ شرکت این دولتها در اشغال هائیتی تضادسیاسی جدی برای آنها به وجود آورده است که روز به روز حادثتر می شود. گزارشات ویکیلیکس اهمیت اشغال هائیتی توسط آمریکا را نشان می دهند. یادداشتی از جانب سفارت آمریکا در پورت پرنس به وزیر امور خارجه آمریکا جزئیات مسائل مربوط به سیاست رنه پروال، زنده گی خصوصی و خانواده گی اش، هم چنین مسائل حیاتی امنیت ملی نظیر «رنه پروال چه اندازه می نوشد تامست شود؟» را نقل می کند. در این نامه هم چنین گرفتاری عمده آمریکا آمده است:

«ناسیونالیسم انعکاسی پروال، و بی توجهی اش به داشتن رابطه دوجانبه به مفهوم وسیع دیپلوماتیک، به اصطکاک های پی در پی در مناسبات دوجانبه خواهد انجامید. در این مورد، اعتقاد ما بر این است که در رابطه با سیاست خارجی، پروال بیشتر تمایل دارد که از هر منبع ممکن کمک بگیرد. او می خواهد از ونزوئلا و متحدین چاوز در نیم کره به طریقی کمک بگیرد که یک جو رقابتی در مورد این که چه کسی می تواند بیشتر به هائیتی کمک کند به وجود آورد». با چنین منطقی بود که آنها از شر آریستید خود را خلاص کردند. که چپ تر از پروال بود - و نمی گذارند که به کشور برگردد. به همین علت واشنگتون راه حل «انتخابات» در هائیتی بدون حق شرکت بزرگ ترین حزب سیاسی را در نظر گرفت که نظیر آن است که در آمریکا حزب دموکرات حق شرکت در انتخابات را نداشته باشد. به این



مشکلات است. ▶

این زوج برای برطرف کردن مشکل شان به نزد من آمدند و از من خواهش کردند که به عنوان محلل این معضل آن ها را حل بنمایم، از آن جا که بنده همواره زندگی ام را وقف خدمت به مردم و حل کردن مشکلات شان نموده ام نتوانستم از قبول درخواست آن ها سر باز زنم..

این شد که بنده خانم رجب زاده را عقد نمودم و برای اینکه کارم جنبه ی ریا پیدا نکند قبلش همسرم را به خانه ی مادرش فرستادم تا کسی پی به این فداکاری من نبرد زیرا من دوست ندارم کسی از کارهای خیری که برای مردم انجام می دهم باخبر شود.

صحنه ای که شما عزیزان مشاهده نمودید در حقیقت در طی همان دو ساعتی اتفاق افتاده که خانم رجب زاده همسر قانونی و شرعی من بودند و من هیچ گناهی را مرتکب نشده ام.

من مایل نبودم مردم پی به محلل بودن من ببرند اما حال که ناگزیر همه دانسته اند در همین جا اعلام می کنم که به صورت خالصانه در خدمت مردم همیشه در صحنه ی ایران هستم و هر کس که نظیر مشکل این زوج را داشته باشد می تواند روی من حساب کند.

والسلام علیکم و الرحمة الله و برکاته

حاج حسن گلستانی، امام جمعه تویسرکان

* * *

آمریکا خود را برای یک دهه جنگ در آسیا آماده می سازد (خلاصه شده)

ریک روزوف : ناتو را متوقف کنید

۱۷- دسامبر ۲۰۱۰

ایالات متحده در تاریخ ۲۳۴ ساله ی خود در طولانی ترین جنگ در افغانستان درگیر بوده است که در دو هفته ی آینده وارد ۱۱مین سال خود می شود. همانند جنگ طولانی قبلی در هندوچین، این جنگ نیز در قاره ی آسیا صورت می گیرد.

با به تاخیر انداختن تاریخ عقب نشینی از افغانستان به سال ۲۰۱۴، گرچه این امر توسط سخن گوی پنتاگون جف مورل خصوصیتی «آرزویی» به خودگفته، جنگ در افغانستان و در دو سال اخیر

در کشور همسایه پاکستان نشان داد که استراتژی نظامی و عملیاتی جهانی آمریکا در آسیا تمرکز یافته است. حدود ۱۰۰ هزار نیروی آمریکا و ۵۰ هزار نیروی ناتو و متحدین آمریکا درگیر جنگی هستند که امسال از نظر کشته شدن غیرنظامیان و نیروهای درگیر جنگ در هر دو طرف از زمان شروع جنگ در ۷ اکتبر ۲۰۰۱، افزایش یافته و کشته های آمریکا و ناتو به نزدیک ۷۰۰ نفر رسید که یک سوم تعداد کشته شده ها در ۹ سال جنگ بود. از زمان شروع تجاوز آمریکا به افغانستان تولید تریاک با افزایش ۴۰ هزار درصدی (بنا بر ارزیابی روسها) اکنون ۹۲٪ کل تولید مواد مخدر جهان را تشکیل می دهد. به علاوه کشتار غیرنظامیان توسط نیروهای آمریکا و ناتو توسط بمباران هواپیما و درحالات شبانه و هم چنین بمب گذاری انتحاری در افغانستان، پاکستان و ایران افزایش یافته است.

در ماه گذشته ۸۵۰ پرواز هواپیماهای جنگی صورت گرفت که سه برابر بیشتر از حملات هوایی نوامبر سال گذشته بود. از ژانویه تا نوامبر امسال هواپیماهای نیروهای اشغال گر خارجی ۳۰ هزار مأموریت برای نیروهای زمینی انجام دادند. در ۶ ماه اخیر، نیروهای آمریکا و ناتو ۷۰۰۰ عملیات نظامی در افغانستان داشتند^(۱). هلیکوپترهای مسلسل دار ناتو عملیاتشان را در پاکستان افزایش دادند و در این میان ۳ نفر از نیروهای مرزی پاکستان را نیز کشتند.

امسال پرواز هواپیماهای بدون سرنشین سی.ای.ای. در پاکستان به ۱۰۸ بار افزایش یافته که بیش از دوبرابر سال ۲۰۰۹ بود (۵۳ پرواز). تعداد تلفات ناشی از این حملات نیز دوبرابر شده و به ۸۰۰ نفر در مقابل ۴۰۰ نفر در سال گذشته رسید.

پنتاگون و ناتو در چندین کشور آسیای مرکزی و جنوبی نظیر قرقیزستان، تاجیکستان و ازبکستان رسماً مستقر شدند و بدون موافقت رسمی در پاکستان، قزاقستان و ترکمنستان. با این طرز عمل، آمریکا و بلوک نظامی توسعه طلب تحت کنترل اش، شبکه ای از نیروها و پایگاهها را بین سرزمین چین در شرق، روسیه در شمال و ایران در غرب ردیف کرده اند. گسترش مناطق تحت نفوذ نظامی و انجام عملیات زیربنایی در هندوستان که آمریکا با آن قرارداد دوجانبه و چندجانبه ی تمرینهای دریایی، هوایی و زمینی دارد، و هم چنین کشاندن دومین کشور پرجمعیت جهان به زیر عملیات بزرگ و با انجام معاملات در حد انواع سلاحها، ادامه می یابد.

در مغولستان فرماندهی اقیانوس آرام آمریکا و ارتش آمریکا در آن منطقه در خان کست... به اتفاق ارتش آمریکا، مغولستان، کانادا، فرانسه، آلمان، هندوستان، ژاپون، سنگاپور و کره جنوبی تمرینات نظامی داشتند.

علاوه بر کشورهایی که در پیمان نظامی آسیا - اقیانوس آرام که آمریکا از زمان جنگ سرد، قرارداد نظامی با آنها دارد نظیر استرالیا، ژاپون، فیلیپین، ژلاند نو، کره جنوبی و تایلند، پنتاگون اخیراً عملیات نظامی و تمریناتی را در جنوب و جنوب شرقی آسیا ترتیب داد با شرکت بنگلادش، سنگاپور، ویتنام، سریلانکا، اندونزی تیمور شرقی، برنئو، مالزی و کامبوج.

در ژوئیه اخیر آمریکایک تمرین نظامی را در منطقه آنگور کامبوج با شرکت ۲۶ کشور و از جمله انگلستان، فرانسه، آلمان، ایتالیا، استرالیا، هندوستان، اندونزی، ژاپون، مغولستان و فیلیپین ترتیب داد که توسط نخست وزیر کامبوج هون سن به مثابه «سمبل رابطه ی محکم نظامی بین آمریکا و کامبوج»^(۲) از آن یادکرد. این تمرینات در ماه ۲۰۱۱ در کامبوج ادامه خواهند یافت...

پنتاگون در حال ساختن یک «پایگاه فوق العاده» در گوآم با ۱۲ میلیارد دلار «به منظور جلوگیری از رشد نظامی چین» است...

به علاوه، «آمریکا برای تعمیر پایگاه انگلیس در اقیانوس هند در سن دیه گو واقع در ۷۰۰ مایلی جنوب سری لانکا مبلغ ۱۹۷ میلیون دلار در نظر گرفته است»^(۳).

«در شمال اقیانوس آرام از آلاسکا تا جزایر اوکیناوا در ژاپون نیز آمریکا پایگاه نظامی دارد و هدفش حفظ هژمونی آمریکا در اقیانوس آرام است باهدف محاصره ی چین»^(۴)

از ژوئیه اخیر ناو هواپیما بر ژورژ واشنگتون ۱۰۰ هزار تنی مسلح به سلاح اتمی در دریای زرد در مانور نظامی به اتفاق ژاپون، کره جنوبی و ویتنام در شرق چین شرکت نمود...

مجله ی دفاع پنتاگون برای ۴ سال در فوریه سال ۲۰۱۰ گزارش داد: «ایالات متحده نیروئی جهانی با وظایف جهانی است. حدود ۴۰۰ هزار نیروی نظامی آمریکا از جمله در عملیات نظامی در افغانستان و عراق و در نقاط مختلف جهان مستقرند.

رهبری آمریکا در مورد احتیاجات جهانی خواستار ادغام نیروهای ملی است. نیروهای نظامی سریع العمل و نرمش پذیر آمریکا قادر به انجام عملیات نظامی در سطح وسیع بوده... و آمریکا تنها کشوری است که قادر



به انجام عملیات در منطقه ای وسیع و در مناطق دوردست است»^(۵). این مجله بودجه ی نظامی ۷۰۸ میلیارد دلار را برای سال آینده پیشنهاد داد که بزرگ ترین رقم از سال ۱۹۴۶ است.

واشنگتون از اولین سال دهه ی اخیر وارد جنگ در آسیا شده که گفته می شود در حال پایان است. اما در افغانستان ثانیه دهه ی دوم و شاید تا آخر آن قرار است جنگ ادامه یابد. آسیا جبهه ی عمده ی جنگی پنتاگون در قرن ۲۱ خواهد بود.

- (۱) - آژانس فرانس پرس، ۱۵ دسامبر ۲۰۱۰
- (۲) - پنوم پن پست، ۱۳ دسامبر ۲۰۱۰
- (۳) - دیلی تلگراف، ۲۵ اکتبر ۲۰۱۰
- (۴) - صدای روسیه، ۸ دسامبر ۲۰۱۰
- (۵) - گزارش مجله دفاع دوردوره ۴ ساله، فوریه ۲۰۱۰
- (۶) -

http://www.defence.gov/qdr/images/QDR_as_of_12Feb1000_10.pdf

* * *

بسیاری از مقامات عرب با CIA در ارتباطند: آسانژ

روبین پاندیت و احمد الامین - ۳۰ دسامبر ۲۰۱۰

دو ها : ژولیان آسانژ پایه گذار ویکیلیکس می گوید : مسئولین سطح بالای چندین کشور عربی با سیا رابطه ای فشرده دارد، و بسیاری از مقامات به طور داوطلبانه به سفارت خانه های آمریکا در کشورهای متبوع شان جهت برقرار کردن رابطه با این سازمان آمریکائی رجوع می کنند.

آسانژ دیروز به تلویزیون الجزیره گفت «این مقامات جاسوسان آمریکا در کشورشان هستند».

مصاحبه کننده احمد منصور در شروع مصاحبه ای که درآمدی مصاحبه ی هفته گذشته بود، گفت آسانژ فایل های اینترنتی به من نشان داد که نام چند مسئول بالا که در رابطه با سیا هستند در آنها آمده بود.

آسانژ ویا منصور اسامی این افراد را اعلام نکردند. پایه گذار ویکیلیکس گفت که بازگ کردن ممکن است به کشته شدن اش بیانجامد و افزود ۲۰۰۰ وب سایت حاضر به منتشر کردن آنها هستند «چنان چه او این کار را نکند».

«اگر من دستگیر یا کشته شوم، ۲۰۰۰ وب

سایت آماده چاپ کردن این فایلها هستند. ما با اسم رمز خود را در برابر این وب سایتها حفاظت می کنیم.»

«... ما باید از منابع خبری مان به هر قیمتی حفاظت کنیم. این دغدغه ی صادقانه ی ما است».

... طی ۹ سال نیروهای آمریکا و ناتو نتوانسته اند مردم افغانستان را وادار به سکوت کنند. چون که مردم به کشورشان وفادارند و صاحب اعتقاد می باشند. نیروی دریائی آمریکا که در افغانستان می جنگند از بودنشان در آن جا و این که برای چه می جنگند، راضی نیستند. آمریکا با تمام توان برای از میان برداشتن این وب سایت تلاش می کند، اما بی هوده.

«واشنگتون مرا تروریست خطاب می کند و می خواهد جهانیان را قانع کند که من یک اسامه بن لادن دیگری هستم»...

«ما فایل های زیادی در رابطه با مسئله دفاعی در اروپای مرکزی داریم... برخی از مقامات عربی نفت کشور خودشان را می دزدند».

«سفارت خانه های آمریکا در جهان بسیار نگران وضعیت اسرائیل، ایران، اتحادیه های کارگری، تجارت سلاح (عمده تا فروش سلاح های آمریکائی) و جاسوسی با توجه به تکنیک پیش رفته می باشند».

* * *

بغداد روزانه کمتر از یک ساعت برق دارد.

سعدون الجابری - الزمان، ۱۵ ژانویه ۲۰۱۱
بغداد پایتخت عراق با ۶ میلیون جمعیت به سختی می تواند یک ساعت متوالی در ۲۴ ساعت برق داشته باشد.

شهر در تاریکی فرومی رود و طمع کاران حاکم با میلیاردها دلار سرمایه گذاری هنوز قادر به حل این مسئله نشده اند.

۷ سال بعد از اشغال عراق توسط آمریکا، تولید برق کمتر از میزان آن در زمان صدام حسین است.

قبل از سقوط بغداد، این شهر ۱۸ ساعت مصرف برق روزانه داشت.

مردم شدیداً ناراضی هستند ولی در کشوری که حفظ امنیت فردی مهمترین جا را اشغال می کند، کاری از دست آنان بر نمی آید.

کریم زامل می گوید : «مقامات حکومتی ما را با وعده هایی که می دهند مرتباً بمباران می کنند که به زودی کشور به خارج هم برق صادر خواهد کرد».

طیب جبار می گوید هیچ دلیلی برای «خوشبین» شدن نسبت به وضعیت عراق وجود ندارد. «وقتی که شما روزانه برای یک ساعت برق دارید، چه گونه می توانید به دولت اعتماد کنید».

بسیاری از عراقیها به بخش خصوصی که ژنراتورهای کوچک تولید برق دارند رجوع می کنند تا برق بخرند اما برق از این منابع فقط برای روشنائی مصرف می شود و حتا برای یخچال و آب گرم کن و کولر نمی توان از آن استفاده کرد.

سمیر قصاب می گوید صاحبان برق خصوصی به قدری برق را گران می فروشند که «ما مجبور شده ایم به استفاده از چراغ های نفتی روی آور شویم».



به تارنما های اینترنتی
حزب رنجبران ایران
مراجعه کنید و نظرات خود را
در آنها منعکس کنید!

سایت حزب رنجبران
www.ranjbaran.org

سایت آینه روز
www.ayenehrooz.com

سایت خبرنامه کارگری
www.karegari.com

سایت رنجبر آنلاین
www.ranjbaran.org/01_ranjbaronline

سایت آرشیو روزنامه رنجبر
<http://www.yudu.com/library/16050/Ayeneh-Rooz-s-Library>



ضرورت و چرایی عروج امواج رهائی در جنوب و نقش فوروم های جهانی

بخش «عهدباندونگ» نیز است که در آن دوره در کشورهای سه قاره پرچم گسست و رهائی را از یوغ نظام جهانی به اهتزاز در آورده بودند.

بعد از افول و نابودی این سه چالش و پایان دوره جنگ سرد با این که نظام و اجزاء سه گانه آن (آمریکا، ژاپن و «اتحادیه» اروپا) بعد از بهبودی و تجدید قوا به یورش فراگیری در سراسر جهان دست زدند، ولی مقاومت ها و مبارزات در جهان به ویژه در کشورهای دربند پیرامونی علیه تهاجمات

رسیده بودند. توضیح این که سه چالش بزرگی که مثل «سه ستون مقاومت» در سال های ۱۹۵۰ - ۱۹۷۰ در مقابل سرمایه (امپریالیسم جهانی تر شده) قد علم کرده بودند، یکی بعد از دیگری با انحطاط، فروپاشی و تجزیه روبرو گشته و به پایان عمر خود رسیدند. در این جا منظور فقط «اخته شدن» جنبش های عظیم کارگری در اروپای آتلانتیک، تبدیل چین توده ای به یک کشور سرمایه داری و یا فروپاشی و تجزیه اتحاد شوروی نیست، بلکه اشاره به ریزش و سقوط جنبش های عظیم رهائی

بعد از پایان دوره «جنگ سرد» شرایط جهانی به ویژه مسیر حرکت سرمایه (گلوبالیزاسیون) و موقعیت نظام جهانی سرمایه و به موازات آن ها شکلگیری و عروج امواج بیداری و رهائی در کشورهای پیرامونی در بند جنوب دستخوش تحویل و تحول قرار گرفت. این تحولات ناشی از سرانجام و سرنوشت چالش های ضد نظام بودند که در سال های بعد از پایان جنگ جهانی دوم در سطح جهان ایجاد گشته و سپس در نیمه دوم دهه ۱۹۷۰ با رسیدن به محدودیت های تاریخی به پایان عمر خود

درجبهه ی جهانی کمونیستی

اختیارات خود «توافق التزامی قانونی» کانکون را امضا نمود. لازم به یادآوری است که وزیرمحبیط زیست هندوستان به تاسیسات اتمی جایتاپور که با تکنولوژی و تجهیزات کهنه ی آمریکا و فرانسه و علارغم هشداردانش مندان ساخته شد و باوجود مخالفت مردم علیه این طرح، پرچم سبز به آن نشان داد. اما وقتی که به کانکون رسید او با فراموش کردن قول دولت درپارلمان، برای رسیدن به توافق تلاش نمود. چنین است خدمت گزارى تمامی این وزیران و بوروکراتها به اربابان آمریکائی. آنها

اعلام شد عبارت بود از این که تا زمانی که کشورهای پیش رفته با تصمیمات اجلاس کیوتو درمورد پائین آوردن میزان گازکربنیک توافق نکنند، هندوستان هیچ «توافق التزامی قانونی» درمورد هر نوع پائین آوردن درصد گاز را به طور اختیاری متعهد نشود. کانکون باردیگر نشان داد که آمریکا و دیگر قدرتهای عمده ی امپریالیست حاضر به گردن گذاشتن به توافقات کیوتو نیستند. آنها حاضر به پرداخت سهم خود برای حفاظت از محیط زیست نمی باشند. هیئت نماینده گی هندوستان با تجاوز ازحد

شکست اجلاس کانکون - ستاره سرخ - پلاتفرم کمونیستهای انقلابی هند.

ژانویه ۲۰۱۱

حفاظت از محیط زیست ابعاد گوناگونی دارد. تا آن جا که مربوط به هندوستان می شود، درسی هست که چه گونه، علارغم تصمیم کاملا روشن دولت و اعلام آن در مجلس، وزیرانی که نماینده گی هندوستان را در کانکون داشتند تحت فشار آمریکا درجریان مذاکرات تسلیم شده و مواضع آن را پذیرفتند. کانکون مثال ساده ای برای این رفتار بود. موضع دولت که درپارلمان

مأمورین سابق سازمان جاسوسی: دیگران در افشاگریها توسط ویکیلیکس

جنبه های مثبتی را مشاهده می کنند

می توان مشاهده کرد؟ تفسیر اخیر در پرآودا چنین است: «کاری را که ویکیلیکس انجام داده این است که مردم بفهمند چرا این همه آمریکائی از نظر سیاسی... با این همه، اعمال شیطانی و شریرانه مرتکب شده توسط آنهاست که در قدرتی اختناق آمیزند، آن قدر بی احساس و بی تفاوتند و احساس عدم توانائی که از این روحیه جوانه می زند می تواند فلج

بیرون آورد و بزرگترین نیروهای قدرتمند در آمریکا که پیشرفت و رونق کارشان با پنهان کاری از مردم به پیش می رفت، به وحشت افتادند و حالا سعی دارند که این دیو را دوباره در همان بطری با زور برگردانند. افرادی که در بالا ذکر شد با خشنودی اخباری را که همه روزه در این مورد در حال انتشار است، در زیر توضیح می دهند. تا چه اندازه آمریکا را به سوی سرازیری

امروز توضیحاتی در این مورد توسط دانیل الزبرگ، فرانک گرول، کاترین گان، داوید مک میچل، رای مک گاورن، کریگ مورای، کالین رالی و لاری ویلکرسون منتشر شد که تماما مربوط به اعضای سازمان سام آدامز درمورد جاسوسی (یا خبرگیری) می باشد. ویکیلیکس دیوی را که همیشه دربطری کاملا کدر رنگی (یا بی رنگی) مهار بود

با نشانیهای زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخواهید :

آدرس پستی حزب رنجبران ایران:

Ranjbar
P.O.Box 5910
Washington DC
20016
U.S.A

درس پست الکترونیکی نشریه رنجبر :

ranjbar@ranjbaran.org
آدرس پست الکترونیکی حزب رنجبران ایران :
ranjbaran@ranjbaran.org
آدرس غُرفه حزب در اینترنت:
www.ranjbaran.org